

ویژه نامه اول ماه مه روز جهانی کارگر (اردیبهشت ۱۳۹۲)



چریکهای

مقدمه:

ویژه نامه ای که پیشروی شماست حاوی گوشه هایی از زندگی ۱۲ رفیق کارگر چریک فدائی خلق می باشد که به مناسبت روز جهانی کارگر منتشر می گردد. مطالعه این ویژه نامه آنها در آستانه روز جهانی کارگر، اول ماه مه، به کارگران مبارز و به خصوص کارگران جوان امکان می دهد تا با فعالیتها و دیدگاه های بخشی از پیشروان طبقه خود و به این اعتبار تاریخ مبارزات هم زنجیرانشان آشنا شوند. این کارگران آگاه، پیشروانی بودند که پس از سالها کار سیاسی و اقتصادی در صفوف کارگران و تلاش برای آگاه کردن و متشکل کردن هم طبقه ای های خود به این نتیجه رسیدند که دیکتاتوری حاکم (که ذاتی سیستم سرمایه داری وابسته ایران است) هیچ زبانی جز زبان زور نمی شناسد به هیچ وجه اجازه فعالیت آزاد به کارگران مبارز نمی دهد. آنها در جریان کار و زندگی خود به تجربه این حقیقت را با پوست و گوشت خود لمس می کردند که طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته به امپریالیسم با توسل به دیکتاتوری به مثابه شکل حکومتی خود هیچ تشکلی را بر نمی ناید. همین آگاهی و تجربیات ارزشمند بود که رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق در پیوند با کارگران آن را با دانش مارکسیستی خود در آمیخته و همراه با شناخت دیگر واقعیت های جامعه ایران در پروسه ای موفق به تدوین تئوری مبارزه مسلحانه شدند. تئوری ای که در قدم اول وظیفه کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست را مبارزه برای از میان برداشتن سد دیکتاتوری حاکم از طریق اعمال قهر انقلابی می دانست.

از آنجا که همواره باید به گذشته به عنوان چراغ روشنی بخش راه آینده نگریست تعمق در زندگی و تجربیات این رفقا چه در زمان شاه و چه در زیر سلطه سیاه جمهوری اسلامی در واقع به کارگران جوان ما امکان می دهد تا درک روشنتری از شرایطی که بورژوازی زانو صفت حاکم برای آنها به وجود آورده پیدا کرده و راه غلبه بر این شرایط را دریابند تا فریب تبلیغاتی را نخورند که هر روز به شکل های گوناگون کارگران را به امکان پذیری ایجاد تشکل های کارگری توده ای و علنی در زیر سلطه سیاه جمهوری اسلامی امید وار می سازند. چنان تئوری های ورشکسته تنها انرژی مبارزاتی کارگران را به هرز برده و آنها را از دست یابی به تجربیات پیشروان طبقه خود باز می دارد.

از سوی دیگر مطالعه این زندگی نامه ها به هر خواننده ای امکان می دهد تا با تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران و حضور و رابطه کارگران پیشرو در این تشکیلات بیشتر آشنا شده و متوجه کذب محض آن تبلیغاتی شوند که دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی در تداوم کار دستگاه امنیتی شاه علیه چریکهای فدائی سازمان داده و در تلاش اند تا چنین جلوه دهند که این جریان انقلابی "جدا از توده" و فاقد ارتباط با کارگران بوده است. یا اینکه گویا مبارزه قهر آمیز با دیکتاتوری بورژوازی وابسته نه خواست واقعی کارگران و پاسخگونی به ضرورت زمان بلکه الگوبرداری از مبارزات مردم کشورهای دیگر بوده است.

این ویژه نامه که حاوی تنها گوشه کوچکی از مبارزات تعداد محدودی از رفقای کارگر چریک فدائی می باشد به مثابه مشت نمونه خروار، مشت محکمی است بر دهان همه یاهه گویانی که هنوز هم پس از گذشت سالیانی از آغاز فعالیت چریکهای فدائی خلق و به وجود آمدن یک دوره درخشان در جنبش کمونیستی ایران، قادر به درک رویدادهای تاریخی کشورشان نیستند.

در آستانه اول ماه مه روز جهانی کارگر ضمن گرامیداشت خاطره همه کارگران پیشروئی که در راه آزادی و سوسیالیسم جان باختند با تکیه بر واقعیت دردناک شرایطی که جمهوری اسلامی به مثابه سنگ نکهبان سرمایه داری حاکم در کشور ما شکل داده است کارگران آگاه را به کام برداشتن در جهت سازمانیابی خود و مبارزه برای نابودی نظام ظالمانه حاکم فرا خوانده و با تکیه بر تجربیاتی که با خون بهترین فرزندان طبقه کارگر شکل گرفته بار دیگر تاکید می کنیم که بدون انقلاب به رهبری طبقه کارگر، رهائی از ظلمت حاکم امکان پذیر نبوده و این رسالتی است که تاریخ در مقابل طبقه کارگر ما قرار داده است. در روز جهانی کارگر بگوئیم با الهام از زندگی و مبارزات کارگران کمونیست فدایی، کام های هر چه بلندتری در جهت تحقق این رسالت برداریم.

نابود باد نظام سرمایه داری

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر



" با توده های کارگر چگونه می توان ارتباط برقرار کرد؟ مگر نه این است که کارگران را باید در جایی پیدا کرد که شکل طبقاتی پیدا کرده اند. در ارگان هایی که (از محافل کوچک کارگری گرفته تا اتحادیه و سندیکا و غیره) در جریان مبارزه خود به خودی کارگران به وجود آمده اند؟ در جریان این

مبارزه خود به خودی، و در حین این شکل طبقاتی است که از یک طرف محفلی از کارگران که دید وسیع تری دارند و به مبارزه ای پیگیرتر و همه جانبه تر فکر می کنند برپا می شود. محفلی که از پیشروترین کارگران تشکیل می شود، محفلی که با توده های کارگر عمیقاً تماس دارند، و خلاصه محفلی که با روشنفکرانقلابی، یعنی سرچشمه های آگاهی سیاسی، ارتباط دارند و از طرف دیگر این مبارزه خود به خودی در جریان رشد خود بیش از پیش به یک مبارزه سیاسی نزدیک می شود. به موازات این جریان، محافل کارگران پیشرو رشد و گسترش بیشتری پیدا می کنند و آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و شکل سیاسی می گردند ... اما، ما با چه شرایطی روبرو هستیم؟ "

رفیق کبیر چریک فدایی خلق ایران، مسعود احمد زاده

کتاب مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک

سرود انترناسیونال

برخیز ای داغ لعنت خورده دنیای فقر و بندگی
جوشیده خاطر ما را برده به جنگ مرگ و زندگی
باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند
و آنکه نوین جهانی سازیم هیچ بودگان هر چیز گردند
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها
بر ما نبخشند فتح و شادی نه بت، نه شه نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان
تا ظلم از عالم بروییم نعمت خود آریم به کف
دمیم آتش را و بکوبیم تا وقتیکه آهن گرم است
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها
تنها ما توده جهانی، اردوی بیشمار کار
داریم حقوق جهانبانی نه که خونخواران غدار
غرد وقتی رعد مرگ آور بر رهزان و دژخیمان
در این عالم بر ما سراسر تابد خورشید نورافشان
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها



از کارگران چریک فدائی خلق پیاموزیم



کارهای دیگر می پرداخت تا نان روزانه‌اش را در آورد. او حتی مدتی در یک دسته موزیک دوره‌گرد کار می کرد و برای نوازندگان کور، پول جمع می کرد، و پس از سالها تجربه کارگری در کارهای مختلف، سرانجام به عنوان کارگر جوشکار به کار خود ادامه داد.

زندگی دشوار و پر از محنت دوران کودکی در پرورشگاه و ادامه دشوارتر آن در کارگاه ها و گوشه خیابان ها و اقامت طولانی در یک اتاقک نمدار در گودهای دروازه غار باعث شده بود که او درد و رنج خلق را با تمام وجودش لمس کند. او از میان خلق برخاسته بود و صمیمانه به خلق عشق می ورزید. می بایست برخورد او را با خلق می دیدی تا به عمق احساسات پاکش پی ببری. نگاه های مشتاق او به کودکان پابرنه‌های که در خاک های پیاده رو بازی می کردند آمی را به وجد می آورد. جلیل جوانی بسیار مهربان، خوشرو و ساده دل بود او حتی با کسانی که نمی‌شناختنشان در اولین برخورد با آنچنان صمیمیت خالصانه‌ای مواجه می شد که همه را مجذوب خود می کرد.

رفیق جلیل سال ها پیش از آنکه به صف انقلابیون مسلح بپیوند به همراه رفیق شهید اسکندر صادقی نژاد در سندیکای فلز کار - مکانیک فعالیت می کرد. او مدت ها دبیر سندیکای فلزکار و مکانیک بود. کارگران عضو سندیکا هرگز خاطره کوشش های پیگیر او را در جهت احقاق حقوق ابتدائی خود فراموش نمی کنند. جلیل در این دوره با پیگیری خاص و علاقه بسیار شکایت های کارگران را تعقیب می کرد تا شاید بتواند قسمتی از حقوقی را که بطور مداوم ضایع می شود باز پس گیرد. جلیل در دوران فعالیت سندیکائی همراه با سایر رفقای

رفیق کارگر شهید جلیل انفرادی



رفیق جلیل انفرادی در یک خانواده بسیار فقیر در سال ۱۳۲۲ پا به عرصه وجود گذاشت. دوران کودکی با رنج و محنت بسیار همراه بود. مادرش به تنهایی می بایست با عرضه نیروی کار خویش در منازل و کارگاه

ها، پولی برای ادامه زندگی فراهم آورد ولی کار همیشه وجود نداشت و کوشش های مادر نیز برای یافتن یک حرفه دائمی موفقیت آمیز نبود. همین امر بالاخره وضع خانواده کوچکشان را دچار بحران ساخت و به ناچار خانواده‌شان از هم پاشید و مادر علیرغم تمایلات قلبیش جلیل را به پرورشگاه سپرد. جلیل چند سال از دوران کودکی را در پرورشگاه سپری کرد. چند سال بعد در سنین نوجوانی طبق قوانین پرورشگاه از آنجا بیرون آمد. در این دوران جلیل که در پرورشگاه کمی کار فنی آموخته بود در کارگاه های کوچک شهری به پادویی و شاگردی مشغول شد. کار او هرگز دائمی نبود و هرچند گاه در یک کارگاه به کار می پرداخت و پس از مدتی برای آنکه مشمول قانون کار و بیمه نشود از کارگاه اخراج می شد. این سرنوشت بسیاری از کارگرانی است که به کارگر ۸۰ روزه معروفند. کارگرانی که پس از ۸۰ روز کار اخراج می شوند زیرا اگر تعداد روزهای کارشان به ۹۰ روز برسد مشمول حقوق نیمه بند بیمه خواهند شد!

جلیل در دوره‌های تناوب بیکاری به دست فروشی و

اما دیکتاتوری حاکم همین فعالیت ها را هم تحمل نمی کرد و به همین دلیل فعالیتهای صنفی و کارگری جلیل همواره با مخالفت های ساواک رژیم مواجه می شد بطوریکه ماموران رژیم فاشیستی شاه او را احضار کرده و وقیحانه از او خواستند که به همکاری با آنان تن در دهد و کارگران آگاه را به ایشان معرفی نماید و برای رسیدن به مقصود او را به زندان و شکنجه و مرگ تهدید می نمودند. ادامه این وضع و همچنین اعمال نفوذ آشکار پلیس سیاسی در امور داخلی سندیکا، جلیل را وادار به کناره گیری از فعالیت های سندیکائی کرد و او را مصمم ساخت که مبارزاتش را در اشکال موثرتری بر علیه رژیم فاشیستی شاه ادامه دهد.

رفیق جلیل در سال ۴۸ در جرگه مبارزینی وارد شد که خود را برای اقدام مسلحانه بر علیه رژیم آماده می ساختند. او به خاطر رهائی خلقی که آن همه دوستانش می داشت و به خاطر رهائی طبقه پر افتخارش سلاح بدست گرفت و آماده نبردی تاریخی شد که واقعیت ستم طبقاتی آن را الزامی می ساخت. او به خاطر آمادگی انقلابی و نیز به دلیل قابلیت ها و تجربیاتش در کوهنوردی و جنگل پیمانی در دسته جنگل سازمان چریک های فدائی خلق مشغول فعالیت شد و با شور و علاقه خاصی به تدارک برنامه شناسائی مناطق شمال کشور پرداخت.

این دسته پارتیزانی در اواسط شهریور ۴۹ به رهبری رفیق علی اکبر صفائی برنامه بی سابقه ۵ ماه شناسائی در کوه و جنگل را آغاز کرد. مقاومت و فداکاری او در برابر ناملایمات زندگی طولانی در کوه و جنگل مایه اعجاب رفقا گردیده بود. رفیق جلیل با ۴۰ کیلو بار ساعت ها در نواحی پرفراز و نشیب جنگل های شمالی راهپیمائی می کرد و خم به ابرو نمی آورد. بالاخره دسته جنگل پس از پیوستن چند رفیق دیگر در ۱۹ بهمن ۴۹ عملیات تعرضی خود را آغاز کرد و رفیق جلیل در این عملیات مسئولیت چریکی خود را به بهترین نحو انجام داد. در جریان همین عملیات بود که رستاخیز سیاهکل رویدادی که در تاریخ مبارزات خلق های ما جایگاه ویژه ای پیدا نموده است، شکل گرفت. در جریان نبردهای دسته جنگل با نیرو های دشمن

کارگرش یک سازمان کوهنوردی به نام سازمان کوهنوردان فلزکار - مکانیک بوجود آورد. فعالیت صمیمانه و برنامه های کوهنوردی منظم ایشان که با وسایل محدود انجام می شد الهام بخش کسانی بود که به این ورزش روی می آوردند.

آنها در سال ۱۳۴۳ پناهگاهی برفراز قله توچال ساختند و کار دسته جمعی را به یاد هم طبقه ای های خود "پناهگاه کارگر" نام نهادند که هم اکنون نیز پابرجاست. یکی از کارگران فلزکار مکانیک در باره رفیق می گوید: "جلیل یکپارچه شور بود، آتش بود، جلیل همه اش صفا و محبت بود. می بایست برخورد او را با مردم می دیدی تا به عمق احساسات پاکش پی می بردی. جلیل برای ما یک رفیق بود، یک آموزگار بود. توی کارخانه هنگامی که جانمان به لبمان می آمد، هر وقت خسته می شدیم، هر وقت احساس تنهایی می کردیم، می رفتیم پیش جلیل، جلیل برای ما حرف می زد، علت دردهایمان را می گفت و راه رهایی را. جلیل برایمان شعر می خواند. وقتی با جلیل به کوه می رفتیم دنیایی داشتیم، سال ۴۳ برفراز قله توچال اولین پناهگاه را ساختیم. اسمش را گذاشتیم پناهگاه کارگر، این اولین کار دسته جمعی مان بود که بیرون کارخانه انجام می دادیم. پناهگاه هنوز هم پابرجاست. هر وقت به قله می روم، بی اختیار نگاهم به سنگ ها خیره می شود، برپیکر سخت هر سنگ چهره مصمم و آفتاب سوخته جلیل را می بینم که مثل همیشه فریاد می زند:

اگر در شهر از داشتن

سرپناه محرومیم،

اگر در کارخانه هستی مان را

می گذاریم،

امروز آشیانه محقرمان را بر

فراز قله بلند البرز بنا می کنیم،

و فردا

پرچم پیروزی مان را

بر بلندترین بلندی جهان."

رفیق کارگر شهید خلیل سلیمان نژاد

رفیق خلیل سلماسی نژاد کارگری آگاه و متولد شهر همدان بود. رفیق خلیل از کارگرانی بود که در گروه رفیق احمد زاده با تکیه بر تجربیات کارگری اش بر

ضرورت اعمال قهر انقلابی تاکید داشت. پس از اینکه رفقای گروه احمدزاده به دنبال بررسی شرایط عینی جامعه و تحلیل تجربیات مبارزاتی مردم به ضرورت مبارزه مسلحانه رسیدند رفیق خلیل از جمله رفقای بود که در اولین تیم های نظامی گروه سازمان داده شد. رفیق خلیل یکی از اعضای تیم عملیاتی بود که با مسئولیت رفیق مسعود احمد زاده، عملیات حمله به کلانتری قلحک را با موفقیت پیش بردند. یکی دیگر از فعالیت های رفیق خلیل تبلیغ ضرورت مبارزه مسلحانه در چهارچوب برنامه های تیم رفیق احمد زاده بود. از جمله پخش ۱۳ اعلامیه اولیه چریکهای فدائی خلق بود که برای اولین بار به وسیله آنها نام چریکهای فدائی خلق در سطح جنبش مطرح گشت. رفیق خلیل در اردیبهشت سال ۱۳۵۰ مشغول تهیه کوکتل مولوتف برای عملیات مصادره موجودی بانک ملی شعبه آیزنهاور در تهران بود، که بر اثر انفجار کوکتل در دستانش دچار سوختگی شدید شد. شدت سوختگی به حدی بود که رفقا مجبور شدند رفیق را به بیمارستان سینا منتقل کنند. اما چون معالجات موثر واقع نشده بود، رفقای دکتر سازمان، رفقا اسدالله مفتاحی و چنگیز قبادی پیشنهاد دادند که رفیق خلیل را به بیمارستان خصوصی منتقل کنند که این امر با توجه به شرایط امنیتی آن زمان و این واقعیت که رفیق خلیل با نام مستعار در بیمارستان بستری شده بود امر مشکلی بود که به هر حال انجام شد؛ اما تغییر بیمارستان هم سلامت رفیق را به وی باز نگرداند و رفیق خلیل دوست داشتی که بقیه یارانش به یاد کارگر قهرمان ویتنامی او را "وان تروی" می نامیدند بر اثر جراحات وارده در بیمارستان جان باخت و با خورش درخت انقلاب را آبیاری نمود.

یکی از رفقا مجروح شد و رفقا تصمیم گرفتند تا این رفیق مجروح را برای معالجه به شهر برسانند به همین دلیل هم رفیق جلیل همراه با رفیق علی اکبر صفائی این رفیق را به روستای "چهل ستون" واقع در کوه پایه های سیاهکل بردند. اما متاسفانه کدخدای روستا که قبلا به وسیله دشمن تهدید و تطمیع شده بود غافلگیرانه با آن ها درگیر شده و به این ترتیب رفیق جلیل همراه با دو رفیق دیگر به اسارت دشمن درآمدند. رفیق جلیل پس از دستگیری شدیداً زیر شکنجه های ساواک قرار گرفت و سرانجام در تاریخ ۲۶ اسفند ۴۹ به دست رژیم مزدور شاه در میدان تیر چیتگر، در تهران، تیرباران شد و به این ترتیب تا ابد نام خود را در سینه خلق جاودانه ساخت.

"خاطره اش را گرامی داریم و شعله پر فروغ مبارزه های که آغاز نمود را فروزان تر سازیم"

بقیه از صفحه ۸

رفیق کارگر شهید عرب هریسی

او با آموزش از معلم انقلابی اش یقین داشت که برای رسیدن به دریا باید خطر کرد و همچون ماهی سیاه دانا خنجر برگرفت. از این رو وی از آغازگران مبارزه مسلحانه علیه نظام سرمایه داری استعمارگرانه حاکم بر ایران شد و در همین راستا یکی از اعضای تیمی بود که در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۴۹ جهت به دست آوردن اسلحه و گسترش مبارزه مسلحانه، کلانتری شماره ۵ تبریز را مورد حمله قرار داده و "مسلسل پشت و پتیرین" را مصادره نمودند تا به رهنمود های معلم بزرگ خود جامه عمل ببوشانند. به این ترتیب کارگر انقلابی، چریک فدائی خلق، رفیق اصغر عرب هریسی با نشان دادن راه مبارزه قاطع با دشمنان طبقاتی به هم طبقه ای ها و دیگر توده های ستمدیده ایران تا لحظه اعدامش در ۲۲ اسفند سال ۵۰ به دست جلادان رژیم شاه به تعهدش، به آرمان های طبقه ای که به آن تعلق داشت، استوار ماند.

رفیق کارگر شهید اسکندر صادقی‌نژاد



کارگر قهرمان رفیق شهید اسکندر صادقی‌نژاد در سال ۱۳۱۹ در خانواده‌ای کارگری به دنیا آمد. از چهارده سالگی به عنوان شاگرد تراشکار به کار مشغول شد و در هفده سالگی اولین اعتصاب

کارگری پس از کودتای ۲۸ مرداد را در محل کارش سازماندهی کرد. او به همین دلیل دستگیر شد و پس از آزادی از محل کارش اخراج شد. رفیق اسکندر، کارگر میل لنگ‌تراش کارخانه "بندار" بود و بعدها به عنوان کادر سندیکایی در صنف فلزکار - مکانیک فعالیت‌های قابل توجهی انجام داد و به همین دلیل هم به عنوان یکی از دبیران سندیکای کارگران فلزکار - مکانیک انتخاب شد. این سندیکا در سال ۱۳۲۳ تأسیس شده بود و از قدیمی‌ترین کانون‌های مبارزات پرولتری در ایران بود. رفیق اسکندر عضو گروه کوهنوردی سندیکا نیز بود و همین مساله اسباب آشنایی او با برخی رفقای دیگر را نیز فراهم ساخت. طی نیمه دوم دهه چهل به همراه دیگر کارگران فلزکار مانند جلیل انفرادی به صف مبارزات ضد رژیم پیوستند و در شکل‌گیری گروه جنگل نقش ایفا نمودند. به دنبال رستاخیز سیاهکل و اعدام ۱۳ رزمنده کمونیست در ۲۶ اسفند سال ۴۹ رفقای باقی مانده تیمی شکل دادند که رفیق اسکندر فرمانده آن بود. همین تیم در ۱۸ فروردین ماه تیمسار فرسیو که حکم اعدام ۱۳ رزمنده سیاهکل را صادر کرده بود به جزای خیانت‌ها و شقاوت‌های خود رساندند. تیمسار فرسیو مزدوری بود که رفقای سیاهکل را در دادگاه‌های در بسته نظامی محاکمه و حکم اعدام آنان را صادر کرده بود. این عملیات اعدام انقلابی تأثیر بسیار گسترده‌ای بر افشار پیشرو جامعه داشت و شور و شوق بسیاری برانگیخت و ادامه حیات و تداوم فعالیت‌های گروه را به اطلاع همگان رساند. تا آنجا که دانشجویان دانشگاه‌های تهران در تظاهرات اردیبهشت ماه سال ۵۰ خود فریاد می‌زدند "فرسیو مرگت مبارک". به دنبال این عملیات و عملیات کلانتری قلهک، دیکتاتوری حاکم

که از واکنش باقیمانده اعضای گروه سخت به هراس افتاده بود، عکس‌های نه نفر از رفقا و از جمله رفیق اسکندر را در روزنامه‌ها و معابر و اماکن عمومی منتشر ساخت و برای اطلاعاتی که منجر به دستگیری هر یک از آنان شود، ۱۰۰ هزار تومان جایزه تعیین نمود. بعد از ادغام باقی مانده گروه جنگل با گروه رفیق احمد زاده و اعلام موجودیت چریک‌های فدائی خلق، رفیق اسکندر در مرکزیت این گروه قرار گرفت و فرماندهی تیمی بر عهده اش گذاشته شد که عملیات مصادره انقلابی بانک ملی خیابان آینه‌نور (آزادی کنونی) را در اردیبهشت ۱۳۵۰ سازمان داد.

در جریان این عملیات که با موفقیت انجام شد، رفیق امیرپرویز پویان به سخنرانی و روشنگری در باره اهداف چریک‌های فدائی خلق پرداخت. به دنبال ضربات دشمن به این تیم رفیق اسکندر برای اجاره خانه ای اقدام نمود که صاحب بنگاه معاملات ملکی به آنها مشکوک و به پلیس اطلاع می‌دهد که در نتیجه در زمان انتقال اثاثیه به داخل خانه با حضور نیروهای امنیتی درگیری بین رفقا و نیروهای دشمن رخ می‌دهد که در طی آن در پناه آتش رفیق اسکندر دو رفیق موفق به فرار می‌شوند اما رفیق اسکندر به شهادت رسیده و دو رفیق نیز دستگیر می‌شوند. بدین ترتیب زندگی این کارگر پیشرو که به یک فرمانده چریک فدایی تبدیل شد در جریان یک نبرد حماسی در خیابان طاووسی تهران به پایان می‌رسد اما پیامش به طبقه کارگر که تنها راه رسیدن به آزادی مبارزه مسلحانه است همچنان در طنین است.



رفیق کارگر شهید جعفر اردبیل چی



رفیق جعفر اردبیل چی در سال ۱۳۲۲ در شهر تبریز در یک خانواده زحمتکش متولد شد. از سنین کودکی برای تامین معاش مجبور به کار های مختلف شد. اما به دلیل علاقه به تحصیل، در کنار کار، تحصیلات

ابتدائی خود را در شهر تبریز به پایان رساند و پس از آن در یک کارگاه آهنگری مشغول به کار شد. سال ها کار و تماس مستقیم با کارگران و کارفرمایان، شناخت او را از مناسبات ظالمانه حاکم عمیقاً ارتقا داد و از او کارگری آگاه و مبارز ساخت. کارگر آگاهی که می دانست رهایی کارگران از شرایط نکبت باری که سرمایه داران برای آن ها مهیا کرده اند جز با شرکت خود کارگران در مبارزه امکان پذیر نمی باشد به همین دلیل هم به رفقای تبریز سازمان پیوست و در پیوند با آنها آگاهی خود را فزونی بخشید. زمانی که گروه به ضرورت مبارزه مسلحانه رسید در اولین تیم نظامی در تبریز سازمان یافت. تیمی که به فرماندهی رفیق مناف فالکی در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ حمله به کلانتری ۵ تبریز را انجام داد. به دنبال ضرباتی که دشمن در سال ۵۰ به سازمان وارد نمود رفیق جعفر دستگیر و در بیدادگاه شاه به اعدام محکوم و در ۲۲ اسفند ۱۳۵۰ تیرباران شد. به این ترتیب دستان خون آلود جنایتکاران حاکم به خون یکی دیگر از کارگران مبارز آغشته گشت.

رفیق کارگر شهید اصغر عرب هریسی



کارگر آگاهی که تا آخرین لحظه زندگی بر آرمان های کارگری و کمونیستی خود پای فشرده؛ رفیق مبارزی که با خشمی سوزان که جلوه ای از خشم طبقاتی او بود در مقابل دشمن ایستاد و با چنان قاطعیتی با دشمن جنگید که

حتی در زندان، درخیمان را که طرفی از شکنجه های وحشیانه وی نبرده بودند، متحیر و با احساس حقارت در خود باقی گذاشت. اصغر فرزند رنج و کار بود. از کودکی کارکرده بود چه زمانی که در روستا زندگی می کرد و با قالی بافی و چوپانی برای ارباب ده به تامین زندگی خانواده یاری می رساند و چه زمانی که در تبریز به کار ساختمانی و لبو فروشی روی آورد. او مدتی نیز در محله های کارگری تبریز بساط کتاب فروشی راه انداخته بود تا ضمن تامین زندگی خود، از آن طریق بتواند هم طبقه ای هایش را با اندیشه ها و آرمان های ضد سرمایه داری و کمونیستی آشنا سازد. اصغر، یکی از شاگردان معلم انقلابی، صمد بهرنگی بود. لذا از کودکی و در روستا از معلمی که به وی عشق می ورزید آموخته و فرا گرفته بود که باید آموخته هایش را در زندگی اش به کار گیرد. او که بعد از سفر بی بازگشت صمد به "قره داغ" و مرگش در رودخانه ارس، در مکتب آموزگاران انقلابی چون بهروز دهقانی، کاظم سعادت و علیرضا نابدل درس مبارزه یاد می گرفت از اولین مبارزینی بود که از طریق رفیق بهروز دهقانی به عضویت یکی از گروه های تشکیل دهنده چریک های فدائی خلق (گروه احمدزاده) در آمد. اصغر کارگر رنج دیده ای بود که در طی زندگی کارگریش و در تماس نزدیک با توده های مردم، همراه با کسب آگاهی انقلابی به این آگاهی رسیده بود که مشکل کارگران این یا آن سرمایه دار نیست، بلکه مناسبات ظالمانه ای است که سرمایه داری نام دارد و تا این مناسبات پا برجاست زالو های سرمایه دار را باز تولید می کند تا خون کارگران را به شیشه کنند.

بقیه در صفحه ۶



رفیق کارگر شهید احمد زیبرم



رفیق احمد زیبرم در سال ۱۳۲۴ در خانواده یک ماهیگیر فقیر در بندر انزلی، دیده به جهان گشود. کار پدر رفتن به دریا و صید ماهی بود و همه افراد خانواده نیز تا آنجا که می توانستند او را یاری

می کردند. علیرغم تلاش و فعالیت همه خانواده اما زندگی شان با سختی می گذشت. در چنین شرایطی احمد اجباراً از همان سنین جوانی بخشی از بار سنگین تامین زندگیشان را بدوش کشید. اما احمد حین کار از تحصیل باز نماند و بعدها هم برای ادامه تحصیل مجبور شد شدید تر کار کند. باربری در بندر انزلی دومین شغلی بود که او در سنین جوانی به آن روی آورد گرچه این شغل کمرش را در زیر بار خم می کرد اما بار سنگین تامین مایحتاج خانواده را سبک تر می نمود.

احمد در زندگی خود عملاً می دید که چگونه کارگران با آنهمه کاری که می کنند، همه در فقر و ذلت بسر می برند ولی مشتی سرمایه دار در ناز و نعمت غوطه می خورند. همین واقعیت ظالمانه بودن وضع حاکم را به او نشان می داد و انگیزه مبارزه برای نابودی این همه ظلم و ستم را در او بارور می ساخت. از این رو برای بهتر کردن شرایط کار و بالا بردن دستمزد بسیار ناچیز کارگران یک اعتصاب کارگری را سازمان داد. گرچه اعتصاب مزبور با شکست روبرو شد ولی احمد کارگری نبود که از هر شکستی به هراسد. بلکه این شکست ها تجربیاتش را فزونی می بخشید و او را قادر می ساخت و واقعیات موجود را بهتر بشناسد.

در همین زمان ها بود که شرکت شبلات تصمیم گرفت صید ماهی به وسیله ماهیگیران آزاد را قدغن کند. ماهیگیرانی که طی نسل ها زندگیشان را از راه صید ماهی می گذرانیدند، اینک اگر هنگام صید ماهی گرفتار می شدند، دزد و قاچاقچی به حساب می آمدند. احمد در چنین شرایط سختی ضمن کار طاقت فرسا به

تحصیل ادامه داد و دیپلم گرفت و بعداً هم بطور طبیعی به خدمت نظام وظیفه رفت. وقتی خدمت نظام وظیفه اش به اتمام رسید بعنوان کتابدار در کتابخانه های شهرداری بکار مشغول شد. این فرصتی بود که رفیق احمد بتواند به مطالعه بیشتر بپردازد و تجربه های غنی زندگیش را با مطالعه فلسفه و تاریخ مبارزات طبقاتی غنی تر سازد. و آگاهی خود را ارتقاء بخشد به خصوص که اکنون با رفقای هم ارتباط داشت که در یک گروه مارکسیستی ضمن مطالعه مارکسیزم می کوشیدند تا جامعه خود را نیز بهتر بشناسند. این گروه مارکسیستی گروه رفیق احمدزاده بود که احمد از طریق رفیق بهمن ارژنگ با آن ها در ارتباط قرار گرفته و سپس به آن ها پیوست.

در همین دوره از زندگی اش بود که در جریان فعالیت های گروهی و مطالعه مارکسیسم همراه با رفقای دیگرش به ضرورت مبارزه مسلحانه رسید. آن ها با بررسی جامعه خود و تحلیل شرایط به این نتیجه رسیدند که مبارزه مسلحانه تنها راهی است که می توان از طریق آن خلق را از بند ستم حاکمیت غارتگران جهانی و رژیم دست نشانده آنان در ایران نجات داد. از این هنگام بود که رفیق به عنوان یک انقلابی حرفه ای فعالیت خود را آغاز کرد. در آبان ماه ۴۹ گروه احمدزاده برای تامین نیازهای مالی گروه و آغاز مبارزه مسلحانه تصمیم به مصادره یک بانک گرفت و تیمی به رهبری رفیق کاظم سلاخی با شرکت رفقا احمد فرهودی، حمید توکلی و رفیق احمد زیبرم تشکیل شد. پس از عملیات موفقیت آمیز مصادره بانک ونک، زمانی که رفقا با ماشین در حال بازگشت بودند ناگهان اتفاق غیر منتظره ای رخ داد و تیری از سلاح یکی از رفقا شلیک و از کنار سر رفیق احمد گذشت. خوشبختانه گلوله تنها از کنار سر او گذشته بود و تنها جراحتی ایجاد کرده بود. در این موقعیت رفیق احمد که تصور می کرده گلوله باعث زخمی جدی شده است به جای اندیشیدن به خود سخت نگران می شود که مبادا رفقا بخاطر او دچار مزاحمت و دردسر پلیس بشوند و نتوانند وجوه مصادره شده را به مقصد رسانده و در راه پیشبرد کارهای جنبش به مصرف برسانند. از این جهت مرتب به رفقا اصرار می کند که او را رها کنند و هر چه زودتر از منطقه دور شوند.

در فروردین سال ۵۰ به دنبال عملیات موفقیت آمیز حمله به کلانتری قلهک و اعدام فرسیوی خائن توسط رزمندگان چریک فدائی خلق، رژیم برای دستگیری نه تن از رفقای که برایش شناخته شده بودند، نصد هزار تومن جایزه تعیین کرد و عکس آنان در سراسر ایران منتشر نمود. رفیق احمد یکی از این نه نفر و "صد هزار تومانی" های آن دوره بود.

علیرغم پیگرد های ساواک در اردیبهشت ۵۰ رفیق در یک تیم چریکی به فرماندهی رفیق اسکندر صادقی نژاد سازمان یافت و در عملیات مصادره موجودی بانک آیزنهاور، نقش خود را بخوبی انجام داد. سپس در خرداد سال ۵۰ همراه رفیق عباس جمشیدی و سه رفیق دیگر، در خانه تیمی خیابان طلووسی بوسپله دشمن از هر سو محاصره شدند. این دو رفیق که در حال اسباب کشی به آن خانه بودند، در آن لحظه اسلحه ای به همراه نداشتند. با وجود این با دست خالی حلقه محاصره دشمن را شکسته و خود را برای ادامه مبارزه رویارو با دشمن، به سایر رفقا رسانیدند. در اواخر زمستان ۵۰، رفیق احمد به همراه رفیق شهید حسن نوروزی با چند نارنجک به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. سرانجام در سحرگاه ۲۸ مرداد ماه سال ۵۱ رفیق احمد که برای یک عمل ضربتی انقلابی از پایگاه خود خارج شده بود در محاصره نیروهای سرکوبگر دشمن قرار گرفت. رفیق با سرعت عمل همیشگی، سلاحش را کشید و یکی از مامورین را از پا انداخت و از محل درگیری بیرون آمد اما با مزدوران دیگری مواجه شد. گرچه او از ناحیه پای تیر خورد، ولی با چابکی خاصی که داشت با تن زخمی به جنگ و گریز ادامه داد و خود را به خانه ای رساند تا سنگری امن بسازد و بتواند آخرین نبردش را هرچه پیروزمندانه تر به پایان رساند. گرچه پای تیر خورده اش بشدت خونریزی می کرد و انبوه مزدوران در پی او بودند اما همچنان که براننده یک مبارز راه آزادی خلق هاست او نمی توانست در هیچ موقعیتی ابتدا به فکر خویش باشد، از این رو ابتدا می بایست برای حفظ سلامتی افراد خانواده ای که به آنجا پناه برده بود فکری بکند.

دشمن نهایت تلاش خود را بکار می برد تا به هر وسیله ای که شده، خلق را با فرزندان خود بیگانه سازد

بدینگونه بود که رفیق در آخرین نبرد خود پیروز گردید، زیرا که شوق دشمن را در اسیر نمودن خود به یاس و سرافکندگی مبدل ساخت. قهرمانی و شهادت او و پایداری شورآفرینش را، حتی خود دشمن و مزدورانش بارها و بارها ستوده اند و در مقایسه با آن همه دلآوری، به ناتوانی خود اعتراف کرده اند.

حماسه پرشکوهی که رفیق احمد آفرید، آنچنان بود که دشمن نتوانست به تمامی بر روی آن سرپوش بگذارد

دشمن نهایت تلاش خود را بکار می برد تا به هر وسیله ای که شده، خلق را با فرزندان خود بیگانه سازد

دشمن نهایت تلاش خود را بکار می برد تا به هر وسیله ای که شده، خلق را با فرزندان خود بیگانه سازد

دشمن نهایت تلاش خود را بکار می برد تا به هر وسیله ای که شده، خلق را با فرزندان خود بیگانه سازد

دشمن نهایت تلاش خود را بکار می برد تا به هر وسیله ای که شده، خلق را با فرزندان خود بیگانه سازد

رفیق کارگر شهید ایرج سپهری



در دوم شهریور ماه سال ۱۳۵۲، یکی از پاک ترین و دلیرترین فرزندان خلق ایران، رفیق کارگر ایرج سپهری طی یک درگیری با مزدوران دشمن که منجر به هلاکت عناصری از آنان گردید،

به شهادت رسید. رفیق سپهری یک کارگر آگاه و مبارز و عضو سازمان چریک های فدائی خلق بود. او در سال ۱۳۲۷ در شهر بابل متولد شد. از سنین جوانی برخلاف تمایلات و معیارهای خانوادگی اش به کارگری پرداخت و در آغوش خلق، به دور از محیط خانوادگی خود زندگی نمود و در شرایط زندگی شخصی، به هیچ رو کارگری مطیع و سر به زیر نبود، عصیان بر علیه نظام موجود با وجودش سرشته بود. او هیچ وقت زندگی آرامی نداشت. زندگی آرام برای کارگری که شیره جانش کشیده می شود چه مفهومی جز مرگ تدریجی می تواند داشته باشد. رفیق سپهری به شهرهای مختلف سفر می کرد و به کارهای گوناگونی می پرداخت، با خلق خود بیشتر و بیشتر آشنا می شد. هرچه بیشتر می گشت، پیوندش با خلق عمیق تر می گشت. او رنج ها و دردهای خلق را با تمام وجود خود لمس می کرد و بدین گونه بود که اراده اش هر لحظه جهت از میان بردن ریشه های ستم و جور می شد که به خلق روا می شد، مستحکم تر می گردید. او در شرایط زندگی کارگری در ایران و همراه با آن در اثر مطالعه آثار مارکسیستی به تدریج در می یافت که تنها با نابود کردن نظام طبقاتی است که طبقه کارگر رهائی یابد آزاد شده و به سعادت و بهروزی برسد. رفیق ایرج سپهری در جریان زندگی کارگری خود به یک کمونیست انقلابی تبدیل شد. از این پس، چیزی که وجودش را مشتعل می ساخت، ایمان به انقلاب و درک ضرورت فداکاری و جانبازی در راه آن بود. تا آنجا که این درک ضرورت، به عشق و شیفتگی کشید. رفیق ایرج سپهری همراه با تمام کارگران هموطنش، تجربه می کرد که در شرایط

و تلاش فراوان او در پوشاندن حقایق ثمری نداد. حتی مطالب مسخ شده ای که روزنامه های جیره خوار دولتی، از صحنه نبرد نوشتند، کافی بود که خلق را با جلوه کوچکی از سیمای واقعی فرزندان مبارز خود آشنا کند. دشمن از این جریان آنچنان خشمگین بود که گزارشگر مطالب مربوط به رفتار رفیق احمد با افراد خانواده ای که یاد شد را هم، دستگیر و زندانی کرد. از این رو، آخرین نبرد رفیق احمد زبیرم پیروزترین نبردهای او بود. جان باختن رفیق زبیرم در بیستمین سالگرد کودتای ننگین دست نشانده امپریالیستها در ایران اتفاق افتاد و نشان داد که علیرغم تبلیغات جهانی دشمن، مبارزه همچنان برای نابودی امپریالیست ها و مزدورانشان ادامه دارد.

یادش گرامی و راه سرخش پر رهرو باد

گرامی باد اول ماه مه روز جهانی کارگر

هراس سردمداران جمهوری اسلامی از طبقه کارگر به حدی است که حتی به کارگران اجازه نمی دهند که لااقل در روز کارگر آزادانه به خیابانها بیایند و شعار خودشان را بدهند و مطالبات بر حق شان را فریاد بزنند.



مسلحانه می کرد.

رفیق ایرج سپهری یکی از افراد شجاع و لایق جبهه بود. او انچنان قاطعانه و با شهامت عمل می کرد و به منافع امپریالیزم و صهیونیسم ضربه می زد که شجاعتش زبانزد رفقای جبهه گردیده بود. او می گفت: "بهترین روزهای زندگی، آن روزهایی بودند که به عملیات می رفتم و به منافع اشغالگران اسرائیلی ضربه‌های سختی وارد می کردم". او همواره از رفقای جبهه می‌خواست که به جای آنها در عملیات شرکت کند. چرا که نهراسیدن از خطر بارزترین خصلت انقلابی او بود. رفیق ایرج با نام مستعار سازمانی "محمد عبدالقادر" در جنگ با اشغالگران اسرائیلی فرماندهی یک گروه تخریب را در منطقه جولان به عهده داشت. ولی رفقای فلسطینی او را در جبهه "ابوسعید ایرانی" می‌نامیدند. او به سبب شجاعت های بی مانندش در جبهه نبرد، به درجه سروانی رسید. افتخاری که برای یک غیرفلسطینی کم نظیر بود. نبرد ابوسعید در فلسطین اشغالی اگر چه مبتنی بر روحیه انترناسیونالیستی او بود ولی به امور داخلی میهنش نیز مربوط می شد. او می دانست که اسرائیلی‌ها هم اکنون در تمام امور ایران رخنه کرده و تمام دستگاه های پلیسی، امنیتی و ارتش ایران توسط کارشناسان اسرائیلی راهنمایی می شوند. از آن رو مبارزات او با اشغالگران اسرائیلی ارتباط مستقیم با مبارزاتی داشت که در داخل ایران، توسط هم‌زمان دیگرش پیگیری می شد. رفیق در نبردهای جولان، آنطور که در خاطرات روزانه‌اش نوشته شده، بیش از بیست اسرائیلی را از صحنه نبرد خارج ساخت و به این ترتیب به عنوان یک رزمنده نمونه، در سراسر جبهه شهرت یافت. سرانجام رفیق ایرج سپهری به ایران آمد و در کنار رفقای خود در سازمان چریک های فدائی خلق به مبارزه با رژیم ننگین شاه پرداخت.

در سپیده دم دوم شهریور ماه ۱۳۵۳ هنگامی که رفیق ایرج همراه با رفیقی دیگر از فلسطین عازم ایران بود، پس از عبور از مرز وارد آبادان شد، بیماری چند روز قبل از حرکت و گرم‌زدگی شدید، توان رفیق را تحلیل برده بود و همین موجب شد که رفقا نتوانند حرکات خود را تنظیم نمایند و به همین علت مورد سوءظن پلیس قرار گرفتند، ابتدا یک پلیس با چهار

خفقان شدید حاکم، مبارزه اقتصادی محدود آنان نمی تواند به مبارزه سیاسی رشد یابد. برای یک کمونیست واقعی، هیچ لحظه‌ای وجود ندارد که در آن نتوان مبارزه کرد. در هر شرایطی، سرانجام ضرورت و امکان نوعی از مبارزه وجود دارد. شرایط موجود جامعه ما ضرورت شروع مبارزه مسلحانه را از جانب انقلابیون پیش آهنگ مطرح می ساخت. در این هنگام جنبش مسلحانه بوسيله سازمان های انقلابی پیش آهنگ آغاز شده بود. رفیق ایرج سپهری نیز به این مبارزه پیوست و از این طریق با برادرانش که در صفوف مقدم مبارزه بودند، دوباره پیوند خورد؛ پیوندی بسیار عمیق تر و مستحکم‌تر از پیوند برادری و همخونی، پیوند انقلابی دو برادر مبارز. رفیق سیروس سپهری چریک فدائی خلق در زمستان سال ۱۳۵۰ در زیر شکنجه و رفیق فرخ سپهری، چریک فدائی خلق، در تابستان سال ۱۳۵۱ در یک نبرد رویاروی با دشمن به شهادت رسیدند. در پائیز سال ۵۰ رفیق ایرج به خاطر ارتباط با برادرانش از جانب سازمان امنیت منفور شاه دستگیر شد و مدتی به زندان افتاد. خودش می گفت "زندان برای من آموزشگاه بزرگی بود، درست بعد از آزادی از زندان در ایمانم راسخ تر و محکم تر شده بودم، با خلق ستمکش خود پیمان بستم که تا آخرین قطره خون خود را در هر کجای دنیا که باشم علیه ظلم و ستم و علیه تمام دشمنان خونخوار طبقه کارگر و همه طبقات رنجبر مبارزه کنم". و پس از آزادی از زندان، رفیق به عهد و پیمان خود عمل کرد و تصمیم گرفت که تمام زندگی‌اش را در راه مبارزه مسلحانه بگذارد. اما متأسفانه ارتباط او با سازمان چریک های فدائی خلق اکنون دیگر قطع شده بود. او هرچه تلاش کرد نتوانست این ارتباط را دوباره برقرار سازد. بدین جهت او تصمیم گرفت که به فلسطین برود. او زن و فرزندان را که بسیار دوستشان می داشت ترک گفت و سپس به تهیه مقدمات سفر به فلسطین پرداخت. او با آشنائی قبلی که از نواحی مرزی داشت، به تنهایی از مرز گذشت و پس از رنج های فراوان خود را به جبهه نبرد فلسطین رسانید. در آنجا به "جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل" به رهبری احمد جبرئیل پیوست. این جبهه یک سازمان انقلابی بود که در آن زمان برای آزادی فلسطین و خلق ستمدیده آن علیه صهیونیسم و دولت دست نشانده اسرائیل مبارزه

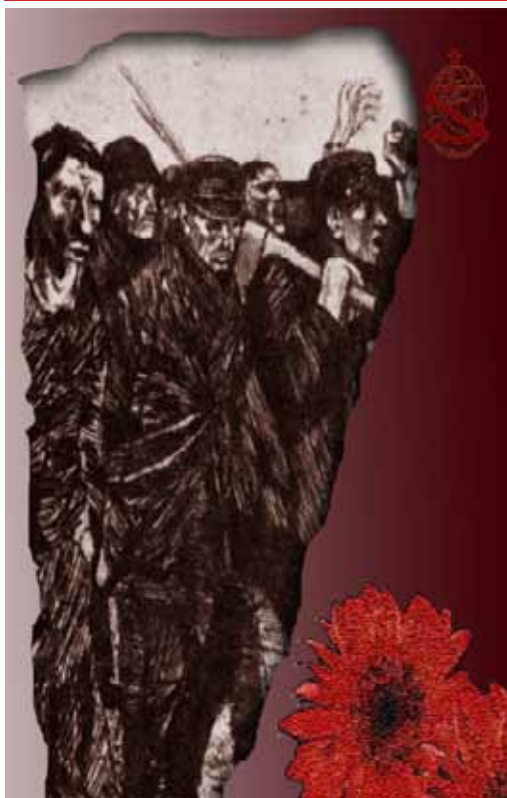
بقیه از صفحه ۲۷

رفیق شهید کارگر نوروز قاسمی

در زندان تبریز به جوخه های اعدام سپرده شدند.

زندگی کوتاه رفیق نوروز سراسر از مبارزه بود. او در همه حال با تجربه ی پربار خویش، با هوشیاری و فروتنی و فداکاری به انجام وظایف مبارزاتی خود می پرداخت و حتی در مدت زمان کوتاهی که در اسارت رژیم بود، در مبارزات زندانیان سیاسی در زندان فعالانه شرکت می کرد.

یادش جاودان و راهش پررهو باد.



**زنده باد انترناسیونالیسم
کارگری**

نفر که لباس شخصی بتن داشتند به دو رفیق حمله کردند. رفقا از هویت شخصی پوشان، که بعدها معلوم شد مامور بوده‌اند، مطلع نبودند و به خاطر آنکه می‌آید آنان از فریب خوردگان پلیس مزدور باشند برای حفظ خود تنها دست های آنان را مورد تیراندازی دقیق قرار دادند و پلیس مزدور را از پای درآوردند. به دنبال این درگیری رفقا ساعت ها با مزدوران ژاندارمری و شهربانی به زدوخورد پرداختند و چندین نفر از آنان را از پای انداختند و با شعارهایی چون "مرگ بر شاه خائن" و "زنده باد مبارزه رهائی بخش خلق" مردم را از چگونگی این برخورد آگاه نمودند. تیراندازی بی‌رویه ماموران فاقد روحیه شاه، مردم شهر آبادان را هدف گلوله قرار می داد و چه بسیار مردمی که با گلوله‌های امریکائی شاه مجروح شدند و در خون خود غلطیدند. رفیق ایرج به علت ضعف ناشی از بیماری از تحرک کمتری برخوردار بود. از این رو نتوانست از این درگیری بگریزد. ولی چه باک، آرمان مقدسی که او بدان اعتقاد داشت، والا تر از آن بود که در راه آن از تنها دارائیش یعنی جان خود نگذرد. او که سراسر وجودش از کینه به مزدوران رژیم به سرکردگی شاه خائن، انباشته بود، چنان پاک باختگی نسبت به خلق، چنان شهامتی در برخورد به دشمن به نمایش گذاشت که به حق با شناختی که از وی داریم، جز این انتظاری از او نمی رفت. ما که رفیق ایرج را از نزدیک می شناختیم، بخوبی می دانیم که اگر بیماری او نبود، مطمئناً می توانست از این درگیری رهائی یابد، همچنان که رفیق دیگرمان به خوبی از عهده این کار برآمد. مزدوران دشمن در این درگیری، حقیرتر و ناتوان‌تر از آن بودند که بتوانند به انقلابی از جان گذشته‌ای چون رفیق ایرج سپهری دست یابند. و بالاخره از آنجا که رفیق نمی‌بایست زنده بدست دشمن بیفتد، در حالیکه با فریادهای "مرگ بر شاه خائن" شهر آبادان را بلرزه درآورده بود، با کشیدن ضامن نارنجکی، به زندگی خود خاتمه داد و حماسه شگفت انگیز زندگی و مرگ رفیق ایرج سپهری با حماسه برادرانش در عرصه مبارزات خلق ایران بهم آمیخت. حماسه‌ای که نیروبخش و راهنمای هزاران جوان ایرانی است که برای بدست گرفتن سلاح پیا خاسته‌اند تا میهن خود را از چنگال امپریالیزم نجات دهند.

رفیق کارگر شهید حسن نوروزی



رفیق حسن در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده کارگری در محله راه آهن تهران متولد گردید. پدرش از مهاجرین قفقاز بود، که پس از مدتی مبارزه با رضا خان قلندر در گروه های ضد دیکتاتوری به

حزب توده پیوست. سال ها پس از پیوستن به حزب توده متوجه اپورتونیسیم رهبری حزب توده شد و مانند بسیاری دیگر از پرولترهای آگاه حزب، خود را از قید رهبری باند فاسد کمیته مرکزی رها ساخت و از حزب کناره گرفت. روحیات و خصلت های ضد اپورتونیستی پدر و آزادگی وی از دوران کودکی، شرایط مناسبی برای رشد آگاهی و روحیه تعرضی حسن که کودکی بسیار مستعد و باهوش بود، فراهم آورد. پدرش به او آموخت که هرگز با دشمنان خلق سازش نکند و تا جان در بدن دارد به مبارزه بی امان بر علیه دشمن ادامه دهد.

پایان زندگی پدر، بزرگ ترین و آخرین درس انقلابی او بود که به فرزندش داد و تأثیری شگرف بر حسن باقی گذارد. حسن ۹ ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهش در سال ۱۳۳۴، در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کادرهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان یک عمل انقلابی دست به یک اقدام معترضانه بر علیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن یک قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربه ای سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگر چه این قهرمانان آشتی ناپذیر خلق در جریان این عملیات به شهادت رسیدند، ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلقی ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند.

این عمل نشان دهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب خالی شد که توده های حزبی آمادگی جانپنازی و نبرد و جلوگیری از پیروزی ارتجاع را داشتند، ولی عدم وجود مرکزیت سالم و انقلابی

باعث شد که نیروهای آماده خلق به هدر رود و روحیه مصمم و پرشور توده ها به یأس و نومیدی تبدیل شود. پس از شهادت پدر، حسن که بیش از ۹ سال نداشت مجبور شد ضمن تحصیل به کارگری بپردازد. چند سالی بدین منوال گذشت تا این که ادامه تحصیل دیگر برای حسن مقدر نبود، وضع مالی و شرایط زیست طوری نبود که حسن بتواند با خیال راحت تحصیل کند، از این رو حسن نیز مانند میلیون ها تن از فرزندان توده های زحمت کش که امکان ادامه تحصیل نداشتند، مجبور به ترک مدرسه شد. از آن پس حسن به کارگری رفت و به عنوان شاگرد پادو در این جا و آن جا در نزد استادکاران پیشه ور به کار پرداخت. نجاری، شیشه بری و بالاخره فلزکاری و لوله کشی مشاغل گوناگون رفیق را در این دوره تشکیل می دادند. در این ایام رفیق حسن برخی از آثار ادبیات انقلابی را که جزو کتاب های پدر بود می خواند و سطح آگاهی خود را ارتقا می داد.

۱۴ ساله بود که خانواده اش را ترک گفت و در جستجوی نان به جنوب کشور رفت و در بندرعباس و بندر بوشهر به کارگری پرداخت، ولی چندی بعد کار خود را از دست داد و مجبور شد در رستوران یک مسافرخانه به عنوان گارسن مشغول کار شود. چند سال بعد به تهران بازگشت و در یک کارگاه فلزکاری و لوله کشی مشغول کار شد. کارش طوری بود که از طرف صاحب کار برای نصب تأسیسات ساختمانی به شهرهای اطراف فرستاده می شد. از این روی بیشتر وقت وی در مسافرت و تماس با مردم مختلف سپری می شد که این امر در افزایش تجربیات و ارتقای شناخت او نسبت به زندگی خلق بسیار مؤثر بود.

۱۸ ساله بود که مجدداً به جنوب کشور رفت. این بار او در شهرهای بوشهر، بندرعباس، شیراز و کرمان به کارگری پرداخت، ولی چون کار در آن دوره رونق زیادی نداشت، مانند هزاران کارگر بی کار ایرانی به طور غیر قانونی با یک موتور لنج، خودش را به شیخ نشین های عربی رسانید و مدتی در کویت و دوبی به کار پرداخت و چندی بعد با مختصر پس اندازی که دسترنج کارش بود، به میهن مراجعت نمود. این مسافرت از او جوان کارآزموده و دنیادیده ای ساخته بود. پس از بازگشت به ایران مدتی در نواحی جنوبی

این کار مهم تلقی می شد، زیرا کتاب ها معمولاً برای چند روز به امانت گرفته می شدند و می بایست پس از چند روز به صاحب اصلی بازگردانده می شد. در این زمینه نیز رفیق نوروزی بسیار فعال بود، به طوری که مطالب زیادی از جمله مجموعه آثار رفیق لنین را در چند نسخه دست نویس کرد و در اختیار رفقای عضو گروه گذاشت.

در این ایام فعالیت گروه رفیق احمدزاده شکل مشخص تری به خود گرفت و دو برنامه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار داده شد: اول تشکیل هسته های سه نفری مطالعه و کار تئوریک و دوم انجام حرکاتی در جهت رسوخ در توده های کارگری و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حزب .

بر اساس این برنامه از طرف گروه مقرر شد که رفیق نوروزی دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند. به این ترتیب که با کارگرانی که زمینه های مساعدی نشان می دهند، نزدیک شده و رفته رفته آن ها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و به مبارزه جلب نماید. رفیق نوروزی به دنبال این برنامه، علیرغم فضای خفقان بار کارخانه، اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان به کسب آگاهی های طبقاتی نمود. رفیق نوروزی با تکی چند از کارگران در باره مسائل کار و کارگری سخن می گفت و ضمناً کتاب هائی از قبیل "بشردوستان ژنده پوش"، "پاشنه آهنین" و "مادر" ماکسیم گورکی را در اختیارشان قرار می داد، ولی این عده پس از مدتی از ادامه این کار خودداری کردند. خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدیدهای دائمی مأمورین پلیس سیاسی، ایشان را از ادامه چنین کاری باز می داشت. برخی از کارگران که قدیمی تر بودند و تجاربی از فعالیت های سیاسی قبل از سال ۳۲ را داشتند، به شدت ابراز بدبینی می کردند و رفیق حسن را مورد طعنه قرار می دادند که تو برای رسیدن به وکالت و وزارت به کار سیاسی پرداخته ای و بدین ترتیب بی اعتمادی شدید خود را ابراز می کردند. البته آنها فقط تجارب مستقیم خود را بیان می کردند، از سوئی دیگر آن ها به آینده این نوع فعالیت ها به خاطر احساس ضعف مطلق که دشمن در ذهن شان به وجود آورده بود بدبین بودند و امیدی در آن نمی یافتند و حتا

و سپس در تهران به کارگری پرداخت. در تهران مدت یک سال در بخش قوطی سازی کارخانجات شاه پسند تهران به عنوان کارگر شب کار می کرد. پس از آن توسط آشنایان پدرش در کارخانجات راه آهن تهران کاری برایش پیدا شد و از آن پس رفیق در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تأسیسات به عنوان یک کارگر متخصص مشغول کار شد.

در سال ۴۶ رفیق حسن همراه چند تن از روشنفکران انقلابی در محل سکونت شان یک محفل مطالعاتی به راه انداختند. آن ها کتاب های ممنوعه را از این طرف و آن طرف به دست می آوردند و مطالعه می نمودند، ولی این گونه کتاب ها به سختی به دست می آمد. رژیم دیکتاتوری با وحشی گری تمام کلیه آثار انقلابی را جمع آوری و ممنوع کرده بود و به شدت از پخش و فروش آن ها جلوگیری می کرد. از این روی کتاب بسیار کمیاب بود و اگر پیدا می شد خیلی گران بود و این امر مشکلی برای ادامه کار آن ها ایجاد کرده بود. رفیق حسن که یک پرولتر با تمام خصلت های مثبت اش بود، خلاقانه طرحی را به رفقای پیش نهاد کرد. بر طبق این طرح آن ها می بایست یک کتاب فروشی علنی کنار خیابان به وجود می آوردند و در رابطه با خرید و فروش کتاب با کتاب فروشی های دوره گرد دیگر که معمولاً منبع اصلی کتب ممنوعه هستند، تماس بگیرند و امکانات خود را از جهت به دست آوردن این گونه کتاب ها افزایش دهند. رفیق حسن و رفیق دیگری مسئولیت این کار را برعهده گرفتند و سرفقلی یک کتاب فروشی کنار خیابانی در پیچ شمیران را به دست آوردند و مشغول معامله کتاب شدند. آن ها خیلی زود توانستند با اکثر کتاب فروشی های خیابانی تماس حاصل کنند و اعتماد ایشان را جلب کنند. از آن به بعد کمیاب ترین کتاب ها در اختیار محفل مطالعاتی آن ها قرار می گرفت.

در اوایل سال ۴۸ رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده تماس گرفت. در آن دوران رفقای گروه در جلسات مرتبی که هفته ای دوبار تشکیل می دادند در واحدهای ۳ الا ۵ نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی می پرداختند. یکی دیگر از وظایف ایشان دست نویس کردن کتاب ها و جزوات بسیار کمیابی بود که به دست شان می رسید.

در زوایای فکرشان نقطه‌ امیدى نسبت به این گونه کارها پیدا نمی‌شد.

این نیز امری طبیعی و واضح بود، زیرا مردمی که مرتباً در مبارزات شان شکست خورده و با دستگاهی مواجه بوده اند که مرتب هرگونه حرکت شان را با شدت سرکوب کرده، نمی‌توانند بیهوده به چیزی دل ببندند و امیدوار باشند. آنها برای کسب اعتماد نسبت به عنصر پیشگام سیاسی احتیاج به دلایل عینی داشتند. آنها نمی‌توانستند به حرف های بدون ارتباط با عمل دل خوش کنند. در این میان تنها یک کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شور و شوق بی حد کتاب هائی را که رفیق نوروژی در اختیارش قرار می داد مطالعه می کرد و تا به آخر این فعالیت ها را ادامه داد، ولی او نیز نسبت به این شکل کار معترض بود. این رفیق جوان یوسف زرکار بود که بعدها در صفوف چریک های فدائی خلق به مبارزه بر علیه رژیم برخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانی اش به شهادت رسید. بدین ترتیب رفیق نوروژی که علیرغم فعالیت منظم و شدید با اشکالات جدیدی مواجه شده بود در مقاله ای اوضاع را برای رفقای گروه تشریح کرد و صریحاً اظهار داشت که: "هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک حداقل نیروی متمرکزی که بتواند به دشمن ضرباتی وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم فرو ریزد و ایشان را به آسیب پذیری دشمن و امکان نابودی وی مطمئن سازد، بی ثمر است".

در همین زمان رفقای دیگری که در چارچوب فعالیت گروه در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند، نظرات مشابهی را مطرح ساختند. در آغاز برخی از رفقای روشنفکر عضو گروه که با معیارهای ذهنی و صرفاً تئوریک، بدون ارتباط با عمل، قضایا را بررسی می کردند، مخالفت هائی با این طرز تفکر جدید نشان دادند. ولی خیلی زود به خاطر صداقت بی پایان شان و برخورد فعال شان با مسئله توانستند خود را به واقعیت نزدیک کنند و جریانات را نه آن طور که در ذهن شان پرورده بودند، بلکه آن طور که در جهان خارج از ذهن شان می گذشت در یابند. بدین ترتیب اولین نطفه های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای

کارگر در سطح گروه مطرح گردید و رفیق نوروژی در این میان نقش مهمی ایفا کرد.

بدین ترتیب در رابطه با تحلیل شرایط عینی جامعه، دیگر شبیه ای برای رفقا باقی نمانده بود که تنها کار در شرایط دیکتاتوری شدید پلیسی- نظامی ایران با توجه به سوابق ذهنی خلق از مبارزات گذشته، نوعی مبارزه سیاسی- نظامی است که می بایست منطبق با شرایط ویژه میهن ما جریان یابد و برای کشف قانونمندی های آن عملاً اقدام شود.

از آن پس، گروه حرکت خود را در جهت تغییر شکل مبارزات خود آغاز کرد. رفیق نوروژی در جریان تغییر شکل فعالیت گروه در صف مقدم وارد فعالیت شد و در سال ۴۹ در یکی از اولین واحدهای چریک شهری که به فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمدزاده تشکیل شده بود، شرکت جست. از آن پس، رفیق به صورت یک انقلابی حرفه ای، مبارزه ای نوین و دشوار را آغاز کرد. اولین عملیات واحد آن ها مصادره مسلسل کلانتری قلهدک بود که با پیروزی به انجام رسید. پس از عملیات حمله به کلانتری قلهدک و اعدام فرسیو، ۱۳ نوع اعلامیه توضیحی به تعداد زیاد در سطح وسیعی پخش شد که رفیق نوروژی شخصاً در پخش اعلامیه ها شرکت می جست و با موتور سیکلت به شیوه های ابتکاری اعلامیه ها را پخش می کرد. رفیق نوروژی در اردیبهشت ماه سال ۵۰ در جریان عملیات بانک ملی شعبه آیزنهاور، در سیستم محافظ عملیات شرکت و نقش خود را به خوبی ایفا کرد.

در تابستان سال ۵۰، سازمان دچار ضربات شدیدی شد و تیم چریکی رفیق احمدزاده از میان رفت. از این تیم، رفیق نوروژی باقی ماند و توانست در اواخر تابستان سال ۵۰ در مرکزیتی که به منظور تجدید سازمان واحدها تشکیل شده بود فعالانه شرکت جوید.

در اواخر شهریور ماه سال ۵۰، رفیق در یک درگیری طولانی در بیابان های جنوبی تهران از ناحیه پای مورد اصابت گلوله قرار گرفت که با پای مجروح پس از طی مسافت چند کیلومتر خود را از محاصره دشمن خارج ساخت. در شب وقوع حادثه فوق، خانه محل استراحت رفیق توسط مزدوران دشمن مورد محاصره قرار گرفت که رفیق نوروژی با پای مجروح و

از آن پس، رفیق نوروزی در نقش یک سازمانده و یک مربی سیاسی- نظامی فعالیت پُرمش را آغاز کرد و در آموزش کادرهای تازه و داوطلبان جدیدی که به مبارزات نوین خلق روی آور می شدند، نقش مؤثری ایفا نمود و در شرایطی که دشمن شدیدترین فشارها را در ایران برقرار ساخته بود، فعالیت اش را لحظه ای قطع نکرد و علیرغم لطمات و ضرباتی که به واحدهای تحت آموزش او وارد می شد، با روحیه ای پُرشور و امیدوار، به تجدید سازمان می پرداخت و واحدهای ضربت خورده را از نو احیا می کرد. رفیق نوروزی در آموزش رفقای تازه کار و سواس و دقت بسیار نشان می داد و می کوشید هر چه سریع تر کاراکتر انقلابی رفقا را اعتلا بخشد. از این روی سعی می کرد با دادن مسئولیت به رفقا و راه گشائی ایشان عملاً آن ها را در کوران کار قرار دهد تا در جریان عمل رشد کنند و آبدیده شوند.

رفقائی که با رفیق نوروزی کار کرده اند هرگز صمیمیت، صداقت، فروتنی و تعهد بی پایان رفیق را فراموش نخواهند کرد و این بارزترین خصلت های او همیشه راهنمای عمل شان در مبارزات انقلابی خواهد بود. به اعتقاد رفقائی که با او کار کرده اند، وجود او خود نوعی انگیزه برای بهتر کار کردن شان بوده است و این نهایت تأثیری است که یک انقلابی می تواند به روی رفقای هم رزمش ایجاد نماید. سال ۱۳۵۱ برای رفیق نوروزی سال تلاش های پی گیر بود. در پانز سال ۵۱ ز فیق نوروزی در سر یک قرار خیابانی با محاصره بیش از ۶۰ دشمن که به سلاح های اتماتیک مسلح بودند، مواجه شد. محل قرار در خیابان شوش تهران واقع شده بود. رفیق نوروزی که متوجه محاصره دشمن گشته بود، پس از یک رشته تیراندازی متقابل با مأمورین دشمن و مجروح ساختن یکی از ایشان، خود را به داخل مسیر خط آهن جاده آرامگاه انداخت و در حالی که ۶ عنصر مسلح دشمن به سمت وی شلیک می کردند از محاصره به سلامت خارج شد. رفیق حسن در فاصله زمستان ۵۱ تا زمستان ۵۲ به کار آموزش و سازمان دهی کادرها ادامه داد و در برنامه ریزی های سازمان فعالانه شرکت جست و در جهت برپا کردن امکانات تازه برای گسترش مبارزه، نقش خود را به شکل خوبی ایفاء کرد و اثرات

درناکش در زیر رگبار مسلسل از این محاصره نیز به سلامت خارج شد. پس از این حوادث، رفیق حسن به علت جراحت پایش نتوانست در عملیات چریکی شرکت جوید، ولی در همه حال وظایف سازمانی اش را انجام می داد. در اواخر مهر که پای مجروحش بهبود یافته بود، واحد چریکی تحت فرماندهی خود را تجدید سازمان نمود. این واحد چریکی، که به افتخار رفیق شهید " پویان " نام گذاری شده بود، از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما به یاد دارد.

واحد چریکی " پویان " مقارن با جشن های ننگین شاهنشاهی، یک رشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تأثیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آن هم در جریان جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که رژیم آنقدر برای پُرشکوه برگزار کردند زحمت کشیده بود.

در اواخر پانز سال ۵۰، رفیق حسن در مصادره بانک صادرات شعبه نارمک شرکت جست و در اوائل زمستان همان سال در عملیات حمله به بانک ملی شعبه صفویه فرماندهی عملیات را بر عهده داشت و شخصاً با رگبار مسلسل رئیس نوکر صفت و خوش خدمت بانک را به سزای خیانتش رسانید.

در بهمن ماه ۵۰، رفیق نوروزی در عملیات مصادره اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی شرکت کرد و نقش خود را به خوبی انجام داد و با فعالیت منظم خود، پیروزی عملیات مصادره را پی ریزی کرد.

در جریان تظاهرات به اصطلاح ملی سال ۵۰ که به خاطر انحراف افکار عمومی با خرج مبالغ هنگفت و گراف از جانب رژیم طرح ریزی شده بود، واحد چریکی "پویان" به فرماندهی رفیق نوروزی در برنامه در هم ریزی تظاهرات شرکت جست و با چند انفجار کم خطر در رابطه با عملیات سایر واحدهای چریکی کل تظاهرات را برهم ریخته و کوشش بزرگ دشمن را در فریب افکار عمومی نقش برآب ساختند و ضمناً به مردمی که به زور باطوم پلیس ها به میدان توپخانه هدایت می شدند فرصت دادند که به خانه های خود بازگردند. در اواخر زمستان ۵۰، رفیق نوروزی به همراه رفیق شهید احمد زبیرم با چند نارنجک به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و به سلامت به پایگاه خود بازگشتند.

و این خون ها که نبض هزاران مرد در آن جاری
ست زندگی را می شویند

تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند
و کودک بر چهره پدر لبخند زند

من قطره ای از دریای بیکران خلم
همچون شبی که زیور گل هاست

و همچون آن تک فروغ آسمان که زمین را روشن
می کند

با این همه من بی هیچ ام اگر نتابم، اگر نخندم
نازه اگر بگیرم و همچون شبنم که گل ها فراموشی
می کنند تبخیر شوم

شما خواهید بود و من در شما خاک شده ام
نه به من، به اقیانوس ها بیاندیشید

نه به پای زخم دار، به قدم های استوار امیدوار
باشید

شعله مانند خشم خوشه می دهد

و خشم خرمن سُرخ امیدهای فروگرفته است

امسال خلق * ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد
یافت

بیم مدارید

بیم مدارید

* رفیق نوروزی با تغییر در کلمه چین و دهقانان، به
این شعر جنبه انترناسیونالیستی می داد. ما نیز شعر را
به همان گونه که رفیق می خواند، آوردیم.



مشخصی بر رشد و گسترش فعالیت های سازمان از
خود باقی گذاشت.

در دی ماه ۵۲ رفیق نوروزی که در پی انجام مأموریتی
در منطقه لرستان در حال حرکت بود به طور غافل
گیرانه مورد حمله مأمورین دشمن قرار گرفت و
علیرغم غافل گیری سلاح برکشید و مزدوران را به
رگبار مسلسل بست، ولی خود نیز مورد اصابت گلوله
قرار گرفت و به شهادت رسید. دشمن خیر درگیری
را ۱۲ روز بعد در جراید اعلام داشت و از تعداد
تلفات خود ذکری به میان نیاورد و فقط به ذکر این
جمله اکتفا کرد که: " در این درگیری به هیچ عنصر
غیرنظامی آسیبی نرسید". و این نشان می داد که
تعدادی از مزدوران دشمن با رگبار مسلسل رفیق کُشته
و مجروح شده اند. به هر حال رفیق حسن نوروزی
این رزمنده دلآور سازمان ما و این فرزند راستین خلق
پس از سه سال مبارزه پی گیر مسلحانه برای بیداری
خلق خود به شهادت رسید. او شهید شد، ولی تأثیرات
سه سال مبارزه بی امان مسلحانه او همواره در کالبد
جنبش خلق ما پابرجاست و مبارزینی که برای ادامه
راه او به میدان می آیند همواره خاطره دلآوری ها و
فداکاری های او را پشتوانه عمل انقلابی خود خواهند
یافت و با قلبی روشن در راهی که از خون شهدای
ارزشمندی چون رفیق حسن سرخ کُشته پیش خواهند
تاخت و وسیله رهایی خلق را فراهم خواهند نمود.

هنگامی که خبر شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی به
رفقای هم‌رزم رسید، همگی به یاد آوردند قطعه شعری
از رفیق مائو را که رفیق نوروزی در هنگام شهادت
فدائیان خلق زیر لب با شوقی بی پایان زمزمه می کرد:

پنج‌برگ ها آویزان است

و چنگال دشمنان تیز

و اینان پرنیانی امیدهایمان را می درند

در گندم زار زنجره ای می خواند

در خانه، زنی بی شوی می نالد

و ره گم کرده کودکی پدرش را آواز می دهد

**رودها دامن گشای پیش می روند و دامن ابدیت
را می شویند**

که به صف انقلاب مسلحانه ایران پیوست.

پس از آن که اولین گلوله ها علیه رژیم حاکم در سال ۱۳۴۹ در جنگل‌های سیاهکل، از سلاح "چریک های فدائی خلق" شلیک شد و تحولی کیفی در مبارزات خلق ما به وجود آورد، درستی این تئوری هر روز در مقابل چشم همگان به نمایش در آمد.

رفیق یوسف پس از مدتی فعالیت تشکیلاتی، در شهریور ماه سال ۱۳۵۰ در شرایط خفقان ایران، به وسیله‌ی سازمان منفور امنیت دستگیر شد. مزدوران جنایتکار، طبق معمول رفیق را به زیر شکنجه بردند. آن‌ها تصور می‌کردند که می‌توانند دهان این فرزند راستین خلق را بگشایند و اسرار خلق را از زبان او بیرون بکشند. ولی تصورشان باطل بود. رفیق با تکیه به ایمان و صداقت انقلابی خود دست به صحنه سازی در مقابل دشمن زد و چنین وانمود کرد که یک عنصر ساده‌ی سیاسی است و در حالی که در تمام مدت بازداشت که با شکنجه‌های وحشیانه نیز همراه بود، کینه و نفرت بی حدش را به دشمن در دل خود حفظ می‌کرد، توانست ماهرانه دشمن را خام کند. بعد از یک سال از زندان آزاد شد و با پیگیری و پشت کار زیاد توانست دوباره با سازمان "چریک های فدائی خلق" ارتباط بگیرد.

رفیق زرکاری در ارتباط با سازمان، تجارب یک ساله‌ی خود را در زندان، در جزوه‌ای نوشت که به نام "خاطرات یک چریک در زندان" از سوی سازمان منتشر شد. این کتاب حقایق بسیاری را از وضع زندان و برخورد های مأموران سازمان امنیت بازگو می‌کند و نشان می‌دهد که قدرت رژیم پושالی که خودش آن قدر درباره آن تبلیغ می‌کند، در مقابل قدرت ایمان و اراده فرزندان راستین خلق، چقدر زبون و ناتوان است.

رفیق یوسف زرکاری در کتاب خود ماهیت سازمان امنیت و شهربانی را افشاء می‌کند و شکست استراتژیکی تشبثات آنان را برای لگدمال کردن نطفه اعتراض و آگاهی در میان خلق در رنجبر ما نشان می‌دهد. کتاب رفیق زرکاری، علاوه بر ایران، در کشورهای خارجی نیز هم به زبان فارسی و هم به زبان فرانسه چاپ و پخش شده است. این کار کمک زیادی به شناساندن رژیم منفور محمدرضا شاه به

به یاد رفیق کارگر یوسف زرکاری!



رفیق یوسف زرکاری در دی ماه سال ۱۳۳۱ در یک خانواده کارگر به دنیا آمد. ۹ ساله بود که پدرش درگذشت و او مجبور شد برای تأمین مخارج خانواده خود از همان سال‌های کودکی به کارگری بپردازد.

کار در کارخانه، واقعیت استثمار را به طور عینی به رفیق نشان داد. او از یک طرف زندگی مشقت بار طبقه کارگر را می‌دید و از طرف دیگر درآمد افسانه‌ای باد آورده ثروتمندان، و همین امر در ذهن رفیق نطفه عصیان علیه نظام موجود را می‌کاشت. در ذهن این کارگر جوان به حکم تاریخ، نظامی تصویر می‌شد که در آن خبری از این بی‌عدالتی‌ها و این قساوت‌ها نباشد، اما این تصویر گنگ و مبهم بود. ذهن او به تنهایی قادر به تصویر نظامی که باید به وسیله طبقه کارگر ساخته شود، نبود. باید مجموعه تجربیات تاریخی بشر به کمک او می‌شتافت. ذهن رفیق همچنان در جستجو بود تا این که در ارتباط با کارگر آگاهی از کارخانجات راه آهن که در آنجا کار می‌کرد، قرار گرفت. این کارگر آگاه، رفیق حسن نوروزی بود و آشنائی و رفاقت این دو آگاهی رفیق یوسف را ارتقاء داده و امیدش به پیروزی کارگران را به ایمان بدل کرد. وی آینده‌ای را می‌دید که باید با تلاش او ساخته شود. از این رو رفیق یوسف به گروهی پیوست که رفیق حسن نوروزی از فعالین آن بود. گروهی که با تحلیل شرایط عینی جامعه و بررسی تاریخ مبارزات کارگران و خلق های ایران و جمع بندی تجربیات عینی اعضای خودش از کار در میان کارگران و توده های ستمدیده به این نتیجه رسید که باید با اعمال قهر انقلابی در قدرت سد کننده دیکتاتوری حاکم شکاف انداخت تا امکان جاری شدن مبارزه توده ای مهیا گردد. و سرانجام تئوری مبارزه مسلحانه را تدوین کردند. رفیق یوسف که خود قبلاً در کوران مبارزات اقتصادی کارگران بود، راه درست مبارزه را انتخاب کرد و علیرغم کمی سن از اولین کسانی بود

مردم کشورهای دیگر می‌کند.

**برخی از نشریات منتشر شده
چریکهای فدائی خلق ایران
نشریه پیام فدائی**



پیام فدایی
شماره ۱۷۶ - بهمن ماه ۱۳۹۲



پیام فدایی
شماره ۱۷۷ - اسفند ماه ۱۳۹۲

ماهنامه کارگری



ماهنامه کارگری شماره ۲
اسفند ۱۳۹۲



ماهنامه کارگری شماره ۳
فروردین ۱۳۹۳

کارگران زن زیر سلطه ستم مضاعف



اشرف دهقانی
اردیبهشت تا مرداد ۱۳۸۹

رفیق زرکاری از رفقای فعال سازمان بود. ایمان او برای رهائی خلقها از زیر ستم رژیم منفور شاه و اربابان آمریکائی و انگلیسی‌اش چون کوه محکم بود. تعهد و صداقت بیش از حد رفیق، همواره انگیزه ای قوی برای رفقائی است که در ارتباط با او کار می‌کردند. نفرتش به دشمن حدی نداشت. او که خود کارگر ساده‌ای بود و تمام زندگی‌اش در فقر سپری شده بود، به روشنی درد و رنج خلق را حس می‌کرد و بدین جهت تمام زندگی خود را در خدمت نابودکردن نظام موجود گذاشت. او با مرگ خود به پیمانی که با خلقش بسته بود وفا کرد. در ۱۷ بهمن ماه سال ۵۲ رفیق یوسف در اصفهان در حلقه محاصره مزدوران ساواک قرار گرفت و قهرمانانه با آنها جنگید. این درگیری در میان مردم اصفهان، از موارد کوچکی است که نشان می‌دهد نه تنها با عملیاتی که با برنامه ریزی و انتخاب هدف از جانب رزمندگان پیش‌آهنگ صورت می‌گیرد، بلکه با درگیری‌هایی که دشمن بر ما تحمیل می‌کند نیز شکست پذیری قدرت رژیم نمایان می‌شود.

به مناسبت چاپ جدید کتاب "خاطرات یک چریک در زندان" که در بهمن ماه سال ۱۳۹۱ از سوی چریک های فدائی خلق منتشر گردید، رفیق اشرف دهقانی معرفی ای بر این کتاب نوشته است که در زیر ملاحظه می کنید:

به یاد گرامی رفیق یوسف زرکاری

"خاطرات یک چریک در زندان" شرح بخشی از فعالیت‌های مبارزاتی یک کارگر کمونیست فدائی؛ یعنی چریک فدائی خلق، رفیق یوسف زرکاری است. بخشی از زندگی و فعالیت رفیق کارگری است که هم با زندگی مبارزاتی خود و هم با مرگ زندگی‌آفرینش، در همان آغاز کار مبارزاتی چریک های فدائی خلق، در تداوم کار انقلابی و اعتلای این تشکیلات نقش به سزائی ایفاء نمود. رفیق یوسف زرکاری از اولین کارگران آگاه و مبارز تشکیل دهنده صفوف چریک های فدائی خلق بود. کارگر کمونیستی که به صفوف این تشکل پیوست تا بتواند به وظیفه انقلابی خود در قبال طبقه خویش

در خیابان‌ها سرگردان ساخته بود، و در این مسیر شاهد چه صحنه‌هایی از خواری و خفت ساواکی‌ها بوده است. در این کتاب وی به شرایط حبس در سلول و اتاق‌ها و بندهای عمومی زندان‌های رژیم شاه در سال ۵۰ نیز می‌پردازد و پس از تشریح آنچه در آن محیط‌ها از سر گذرانده باز هم از تجارب خود از شکنجه و بازجویی در ساواک می‌گوید؛ و این که عاقبت چگونه و با تحمل چه مشقات و با چه درایتی موفق به فریب شکنجه‌گران و دست اندرکاران زندان شده و توانسته است بدون آن که آنها از ارتباط عمیق او با چریک‌های فدائی خلق آگاه شوند از زندان آزاد گردد.

امروز چند دهه از انتشار کتاب «خاطرات یک چریک در زندان» می‌گذرد. با این حال هنوز شور و عشق به مبارزه انقلابی با استثمارگران و حکام ظالم جهت از بین بردن هرگونه ستم و استثمار در جامعه که با قلم یک جان شیفته؛ یک کارگر کمونیست فدائی، در لابلای صفحات این کتاب به تحریر درآمده چنان پایدار و زنده است که خواننده مبارز، وجود دوست داشتنی رفیق جوان؛ یوسف زرکاری را در کنار خود و در اعماق وجودش احساس خواهد کرد. در عین حال، این کتاب صرفاً بیان خاطره یک چریک از زندان نیست، بلکه در عین حال منتقل‌کننده بخشی از تجربیات مبارزاتی چه در زندان و چه در بیرون از آن در شرایط آغاز مبارزه مسلحانه در ایران می‌باشد. در سال ۵۰ تاریخی در جامعه ما در حال ساخته شدن بود، تاریخی از نبردهای سترگ بین نیروهای انقلابی جامعه که دفاع از منافع توده‌های تحت ستم ایران را به‌عهده گرفته بودند، با نیروهای ضدخلفی که منافع سرمایه‌داران وابسته و امپریالیست‌ها در ایران را نمایندگی می‌کردند. دوره‌ای که همه آنچه ارتجاع در طول سالیان به نام فرهنگ و آئین و سنت در جامعه مستولی کرده بود توسط کمونیست‌های راستین و دیگر نیروهای انقلابی به مصاف طلبیده شده و فرهنگ و ارزش‌های سیاسی و اجتماعی نوینی میلاد خود را اعلام می‌کردند. در چنین دورانی بود که نیروهای مسلح حافظ نظم ارتجاعی حاکم که سالیان طولانی در مقابل نیروهای سیاسی جامعه با احساس قدر قدرت بودن عمل کرده بودند، اکنون خود را با جوانان انقلابی‌ای مواجه می‌دیدند که با بی‌باکی‌ها و شجاعت‌ها

و مردم رنج‌دیده ایران، به بهترین وجه جامه‌ی عمل بپوشاند. او به یک خانواده کارگر و زحمتکش تعلق داشت و خود وی از اوان کودکی، پس از مرگ پدر برای تأمین معاش خانواده به کارگری پرداخته و تأمین مخارج مادر و برادران کوچک تر از خود را به‌عهده گرفته بود. مادر رفیق، یک زن آذربایجانی بود از این‌رو با این که خانواده در تهران زندگی می‌کرد، آن‌ها در خانه به زبان ترکی صحبت می‌کردند. صحبت کردن به زبان ترکی امر مثبتی بود که رفیق یوسف را از امکان محاوره و درآمیختن با کارگران آذربایجانی در تهران برخوردار کرده بود - مزیتی که به نوبه خود امکان فراگیری تجارب اجتماعی بیشتری را به او می‌داد. مجموعه این عوامل باعث شده بود که رفیق یوسف در نوجوانی علیرغم سن کم، از پختگی و برخورد‌های یک انسان مجرب برخوردار باشد.

پختگی و تجربه‌های عملی زندگی در میان کارگران و زحمتکشان و در میان مردم بودن از یک طرف، و صداقت و پاک‌ی و آگاهی والای سیاسی رفیق یوسف همراه با ایمان خلل‌ناپذیرش به حقانیت مبارزه انقلابی مسلحانه‌ای که به تازگی توسط چریک‌های فدائی خلق در جامعه ایران آغاز شده بود از طرف دیگر، مزیت و ارزش‌هایی بودند که به این رفیق جوان که به هنگام دستگیری توسط مأموران ساواک ۱۹ سال بیشتر نداشت امکان برخورد پخته و انقلابی در مقابل دشمن داد. او در زندان با مقاومت جانانه در مقابل شکنجه‌گران، تمامی شکنجه‌های قرون وسطایی دژخیمان رژیم شاه را تحمل نمود؛ و در حالی که موفق شد که کلمه‌ای از اسرارش که در واقع اسراری متعلق به طبقه‌اش و کل خلق ایران بود را به شکنجه‌گران خود بروز ندهد، توانست ضمن حفظ هشیاری خود با اعتماد به نفس کامل نقش یک فرد سیاسی غیرمقاوم را در مقابل ساواکی‌های مزدور ایفاء کرده و آنان را فریب دهد.

کتاب «خاطرات یک چریک در زندان» از یک طرف شرح شکنجه‌ها و مقاومت این چریک فدائی خلق در زندان است و از طرف دیگر او در این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه با اجرای قرارهای ساختگی، مزدوران رژیم شاه را با دلهره و ترس شدیدی که از برخورد با انقلابیون مسلح داشتند، بارها

دوره مبارزاتی درخشان از تاریخ مبارزاتی مردم ایران روی آورده و در این مسیر به تطهیر ساواک می‌پردازد، تا آنجا که با کمک عناصر وابسته به همین وزارت، "مقام امنیتی" (پرویز ثابتی)، یکی از دست اندرکاران شکنجه در ساواک، پس از سال‌ها، اخیراً زبان باز کرد و به انکار وجود شکنجه در دم و دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم شاه پرداخت. مسلم است که رفیق زرکاری با تحریر خاطرات خود از شکنجه‌گاه‌های رژیم شاه، پیشاپیش خط بطلان بر چنان یاهوهائی کشیده است.

رفیق یوسف زرکاری کارگر آگاهی بود که برخلاف شرایط و فضای حاکم بر محیط کار و زندگی بسیاری از کارگران ایران که از روی آوری آن‌ها به سوی مبارزه سیاسی ممانعت می‌کرد - امری که در اثر فراموش تشدنی رفیق پویان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" به تفصیل تشریح شده است - در جستجوی راهی برای مبارزه هرچه مؤثرتر با نظام حاکم بود. او در کارخانجات راه آهن مشغول به کار بود و درست در همین محیط با کارگر آگاه و مبارزی در همان کارخانجات آشنا شد که تأثیر به سزائی روی او گذاشت، به طوری که رفاقت با آن کارگر مبارز باعث شد که زندگی‌اش در همان مسیر انقلابی‌ای قرار گیرد که رفیق یوسف به مثابه یک کارگر آگاه خواهان آن بود، یعنی صرف همه زندگی‌اش در مسیر برپائی جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار و بی‌عدالتی. این مسیر را همان رفیق کارگری که رفیق زرکاری در کتاب خود از او با نام "خسرو" و در یک مورد به عنوان رفیق "الف" یا "ب" یاد می‌کند، در جلوی پای او نهاد. این رفیق اما کسی جز رفیق کارگر کبیر، کمونیست فدائی، حسن نوروزی نبود، از پیشروترین کارگران آگاهی که خود در اوایل سال ۱۳۴۸ به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده پیوسته بود. در شماره ۴ نشریه نبرد خلق، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق به تاریخ مرداد ۱۳۵۳، در بخش «فرزندان راستین خلق» مطلب زیر در ارتباط با زندگی و فعالیت‌های انقلابی رفیق حسن نوروزی درج شده که به زندگی رفیق یوسف زرکاری نیز مربوط است: "در اوایل سال ۴۸ رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده تماس گرفت. در آن دوران رفقای گروه

و فدکاری‌های افسانه‌ای خود، قدرت پوشالی آن‌ها را به سخره می‌گرفتند. نیروهای دشمن گیج و برآشفته هر روز ضربه‌ی جدیدی از انقلابیون مسلح دریافت می‌کردند و ترس و واهمه از چریکها وجودشان را آکنده بود. این واقعیت را خود شاه با سخنان رسائی مطرح کرده است: "عزم و اراده‌ی آن‌ها در نبرد اصلاً باورکردنی نیست. حتی زن‌ها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می‌دهند. مردها قرص سیانور در دهانشان دارند و برای این‌که دستگیر نشوند خودکشی می‌کنند." (سخنان شاه در مورد چریک‌های فدائی خلق به نقل از اسدالله علم)

بر چنین اساسی، "خاطرات یک چریک در زندان"، ضمن حفظ نکات آموزنده خویش، امروز جهت فهم و درک دوره‌ای از مبارزات مردم ایران، به‌عنوان یک سند معتبر تاریخی نیز مطرح است.

رفیق زرکاری در این کتاب از بی‌تجربگی انقلابیون در آغاز مبارزه خود صحبت کرده و تأکید می‌کند که بسیاری از دستگیری‌ها در آن زمان حاصل عدم شناخت انقلابیون از چگونگی عملکردهای دشمن بوده است. این واقعیتی انکارناپذیر می‌باشد، کما این که با پی‌بردن به اشتباهات و تجربه‌گیری، بعدها از تعداد دستگیری‌های انقلابیون به طور چشمگیری کاسته شد. این را هم البته باید اضافه کرد که در شرایط تاریخی نوینی که در حال تکوین بود و همه چیز تازگی داشت، نیروهای ضد انقلاب هم نسبت به امور و مسایل جدید، به همان اندازه‌ی انقلابیون بی‌تجربه بودند که البته با گذشت زمان آنها نیز در کار ارتجاعی و جنایت بار خود مجرب گشتند. درک این امر از اهمیت زیادی برخوردار است و باعث آن می‌شود که در برخورد به تاریخ مبارزاتی دهه ۵۰ آن چه حداقل در دو سال اول این دهه گذشته به همه مسایل مبارزاتی آن دوره تعمیم داده نشود و برعکس. موضوع دیگر در رابطه با کتاب رفیق زرکاری، سندیت این کتاب درمورد اعمال شکنجه بر مبارزین در ساواک، به مثابه دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم شاه می‌باشد؛ و انتشار آن به خصوص در شرایط حال از این اهمیت برخوردار است که امروز وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به تلاش گسترده‌ای برای مخدوش کردن چهره انقلابی چریک‌های فدائی خلق و به خیال خود، زدودن یک

به جای زرکاری، زرکار عنوان شده به همان گونه که گاه "بهرنگی" هم "بهرنگ" نامیده می‌شود.

ارتباط از طریق رفیق نوروزی با گروه "رفیق احمدزاده" باعث ارتقای آگاهی سیاسی هرچه بیشتر این کارگر مبارز (یوسف زرکاری) شد، و هنگامی که مبارزه مسلحانه عملاً در جامعه ایران آغاز شد، شجاعانه و با بی باکی تمام در این راه سترگ گام نهاد. در جایی از کتاب که مربوط به بند عمومی و چگونگی برخورد زندانیان سیاسی که اغلب از رفقای اولیه‌ی چریک های فدائی خلق بودند می‌باشد، رفیق یوسف به یک بازی بیست سوالی که سوال در آن «تبلیغ مسلحانه» بوده اشاره می‌کند. با توجه به تعریفی که رفیق از زبان طراح سوال از این مقوله به دست می‌دهد می‌توان دید که رفقای اولیه سازمان چه درک درست و عمیقی از مبارزه مسلحانه‌ی مورد نظر چریک های فدائی خلق داشته‌اند. در قسمتی از بازی، طراح سوال برای راهنمای رفیق پرسش کننده در بازی بیست سوالی، این تعریف را از «تبلیغ مسلحانه» مطرح می‌کند: "سوال به‌کار گرفتن تاکتیکی است جدا نشدنی از مشی مسلحانه برای مبارزه مسلحانه". این تعریف کاملاً آشکار می‌کند که آن رفقا تماماً به این امر آگاه بودند که "تبلیغ مسلحانه" صرفاً یک تاکتیک بود که هدف از به کارگیری آن در کنار تاکتیک‌های دیگر پیشبرد یک مبارزه مسلحانه (در اشکال مختلف) در جامعه می‌باشد؛ و رسالت مبارزه مسلحانه مورد نظر چریک های فدائی خلق برخلاف تصویری که حتی خیلی از مدعیان طرفداری از فدائی بعدها ارائه دادند، صرفاً به تبلیغ مسلحانه محدود نبود. تبلیغ مسلحانه در آغاز به‌درستی برای شکستن جوّ اختناق، ایجاد روحیه رزمندگی در توده‌ها و به وجود آوردن امید به ثمربخشی مبارزه در میان مردم به‌کار گرفته شد؛ و در مرحله اول مبارزه نقش عمده‌ای داشت. اما از نظر تئوریسین‌های چریک های فدائی خلق، مبارزه مسلحانه در روند خود می‌بایست در عین حال با هدف‌های نظامی نیز صورت گرفته و با سازماندهی مسلح توده‌ها، در شکل یک مبارزه مسلحانه توده‌ای ظاهر شود. همان‌طور که می‌دانیم حتی در خود دهه ۵۰ پس از چند سال تبلیغ مسلحانه در جامعه، متأسفانه درک دیگری (درکی انحرافی) از این تاکتیک در

در جلسات مرتبی که هفته‌ای دو بار تشکیل می‌دادند در واحدهای ۳ الا ۵ نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی می‌پرداختند... از طرف گروه مقرر شد که رفیق نوروزی دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند. به این ترتیب که با کارگرانی که زمینه‌های مساعدی نشان می‌دهند، نزدیک شود و رفته‌رفته آن‌ها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و به مبارزه جلب نماید. رفیق نوروزی به دنبال این برنامه، علیرغم فضای خفقان بار کارخانه، اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان به کسب آگاهی‌های طبقاتی نمود. رفیق نوروزی با تنی چند از کارگران درباره‌ی مسائل کار و کارگری سخن می‌گفت و ضمناً کتاب‌هایی از قبیل "بشردوستان ژنده پوش"، "پاشنه‌ی آهنین" و "مادر" ماکسیم گورکی را در اختیارشان قرار می‌داد، ولی این عده پس از مدتی از ادامه‌ی این کار خودداری کردند. خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدیدهای دائم مأمورین پلیس سیاسی ایشان را از ادامه‌ی چنین کاری باز می‌داشت. برخی از کارگران که قدیمی‌تر بودند و تجاربی از فعالیت‌های سیاسی قبل از سال ۳۲ را داشتند، به شدت ابراز بدبینی می‌کردند و رفیق حسن را مورد طعنه قرار می‌دادند که تو برای رسیدن به وکالت و وزارت به کار سیاسی پرداخته‌ای و بدین ترتیب بی‌اعتمادی شدید خود را ابراز می‌کردند. البته آن‌ها فقط تجارب مستقیم خود را بیان می‌کردند، از سوئی دیگر آن‌ها به آینده‌ی این نوع فعالیت‌ها به‌خاطر احساس ضعف مطلق که دشمن در ذهن‌شان به وجود آورده بود بدبین بودند و امیدی در آن نمی‌یافتند و حتی در زوایای فکرشان نقطه امیدی نسبت به این گونه کارها پیدا نمی‌شد...

در این میان تنها یک کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شور و شوق بی حد کتاب‌هایی را که رفیق نوروزی در اختیارش قرار می‌داد مطالعه می‌کرد و تا به آخر این فعالیت‌ها را ادامه داد، ولی او نیز نسبت به این شکل کار معترض بود. این رفیق جوان یوسف زرکار بود که بعدها در صفوف چریک‌های فدائی خلق به مبارزه بر علیه رژیم پرخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانی‌اش به شهادت رسید." (در این متن اسم فامیل رفیق یوسف،

پیوست، در این دور از فعالیت‌های انقلابی، وی وظایف متعددی را در سازمان به عهده گرفت. در ۱۷ بهمن سال ۱۳۵۲ رفیق در شهر اصفهان در پی انجام یکی از وظایف انقلابی خود بود که مورد یورش نیروهای پلیس رژیم شاه قرار گرفت و با شجاعت تمام با مزدوران دشمن به درگیری مسلحانه پرداخت. این درگیری مسلحانه در شرایط سال ۱۳۵۲ خود به مثابه انجام یک عمل تبلیغ مسلحانه بود و روی مردمی که در فضای رعب و وحشت فراوان از رژیم شاه به سر می‌بردند، تأثیر انقلابی به‌جا گذاشت. در این درگیری بود که رفیق یوسف زرکاری، این چریک مبارز و کارگر کمونیست فدائی در راه تحقق آرمان‌های سرخ طبقه کارگر جان باخت. در شماره ۲ «نبرد خلق» به تاریخ فروردین ۱۳۵۳، در این مورد نوشته شده است:

"در تاریخ ۱۷/۱۱/۵۲ رفیق یوسف زرکار هنگامی که به منظور انجام یک مأموریت چریکی در خیابان چهار باغ اصفهان در حرکت بود، متوجه می‌شود که توسط چند تن از مزدوران زیر نظر است. بلافاصله به قصد ترک منطقه سوار تاکسی می‌شود، دشمن به تعقیب او می‌پردازد و بعد از طی مسافتی ماشین مزدوران جلوی تاکسی پیچیده و مانع حرکت آن می‌شوند. رفیق با قاطعیت و شهامت انقلابی از تاکسی پیاده شده و به طرف مزدوران حمله می‌کند و بعد از بازکردن در ماشین آنان، با شلیک گلوله یکی از مزدوران را از پای درمی‌آورد و یکی را به سختی مجروح می‌کند. دشمن متقابلاً به‌طرف رفیق شروع به تیراندازی می‌کند و با کمک گرفتن از نیروهای دیگر او را کاملاً محاصره می‌کنند. رفیق وقتی متوجه می‌شود که امکان فرار نیست سنگر گرفته و تا آخرین گلوله می‌چنگد و در این درگیری نابرابر به‌شهادت می‌رسد. رفیق یوسف زرکار یک کارگر ۲۱ ساله و از اعضای فعال سازمان ما بود."

بدین سان است که می‌بینیم آنچه بعدها در میان توده‌های میلیونی ایران به‌عنوان سازمان پُر افتخار چریک های فدائی خلق شناخته شد، همان تشکلی که به مثابه یک سازمان سیاسی - نظامی کمونیستی به ابزاری نیرومند در خدمت رهائی کارگران و زحمتکشان و همه توده‌های مبارز تحت ستم ایران تبدیل شد، با کار ثمربخش توأم با رنج و زحمت بسیار و با خون

سازمان به دست داده شد و کار به جایی رسید که خود «تبلیغ مسلحانه» به مثابه یک تاکتیک، به جای خود مبارزه مسلحانه، "محور همه اشکال مبارزاتی خلق ما" نامیده شد و در سال ۱۳۵۴ به عنوان یک شعار در روی جلد "نبرد خلق" قرار گرفت. (جهت درک بهتر تفاوت بین تبلیغ مسلحانه و خود مبارزه مسلحانه، به کتاب رفیق مسعود احمدزاده، "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" بخش "خط مشی ما" و "نتیجه‌گیری" رجوع شود).

مسلماً خواننده، با مطالعه «خاطرات یک چریک در زندان» مسایل ظریف و در عین حال مهم دیگری را در این کتاب خواهد یافت. در اینجا فقط به یک مورد باید اشاره کنم و آن توصیف درگیری شجاعانه و جنگ و گریز طولانی دو تن از چریک های فدائی خلق با مأموران رژیم شاه در منطقه‌ای از تهران می‌باشد که رفیق یوسف زرکاری خود از نزدیک شاهد آن بوده و در این کتاب به توضیح آن پرداخته است. جالب است که خود سازمان در سال ۱۳۵۱ هنگامی که رفیق یوسف در زندان به سر می‌برد، در کتاب "پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران" بدون ذکر نام آن دو چریک به شرح این امر پرداخته بود. من (نویسنده این سطور) نیز که توصیف آن جنگ و گریز را در سال ۱۳۵۲ به طور مشروح از زبان خود آن دو چریک قهرمان شنیده بودم، در صفحه ۲۱ کتاب «بزرهای ماندگار» نام آن‌ها را ذکر کردم: "یکی از آن دو مبارز شجاع و قاطع، رفیق حمید اشرف و دیگری رفیق حسن نوروزی بود". در آخر این کتاب شرح کامل جنگ و گریز این دو کمونیست فدائی با نیروهای دشمن، از کتاب "پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران" هم درج خواهد شد. خواننده می‌تواند با مقایسه این گزارش با گزارشی که رفیق یوسف از مشاهدات خود از این درگیری در ارتباط با مأموران مسلح ساواک ارائه داده (متن مربوط به ۱۹ شهریور صفحه ۱۵۸ کتاب حاضر) به تصویر هرچه دقیق تر و همه جانبه تری از چگونگی نبرد دلاورانه دو چریک فدائی خلق با نیروهای دشمن دست یابد.

رفیق کارگر یوسف زرکاری، این کمونیست فدائی از اولین انقلابیونی بود که پس از آزادی از زندان بلافاصله مجدداً به صفوف چریک های فدائی خلق

فدائی که شجاعانه با دشمن به درگیری مسلحانه پرداخته بود و خونش ضامن رشد و تداوم کار انقلابی سازمان بود. در این صحبت از رفیق یوسف زرکاری چنان احساسات گرم و دل نشینی در صدا و سخن رفیق حمید اشرف موج می‌زد که انسان، پاک و ظرافت تحسین برانگیز آن احساسات انقلابی را با همه‌ی وجود خود احساس و درک می‌کرد. در یک موقعیت دیگر پس از انتشار کتاب "حماسه‌ی مقاومت"، رفیق حمید با تأیید چاپ مناسب و خوب آن کتاب که تیتر هایش نیز با رنگ سرخ و با حروف سُرّبی به چاپ رسیده بود، با احساس آرزوئی گفت (در زبان ترکی به طور رسا می‌توان گفت "نیسگیل ائله دی"): ای کاش می‌شد کتاب رفیق یوسف زرکار (خاطرات یک چریک در زندان) هم با تیتربندی مناسب و این‌طور خوب چاپ می‌شد، و اضافه کرد که متأسفانه آن موقع امکانات لازم را نداشتیم. با یادآوری این خاطره امیدوارم امروز با چاپ مجدد کتاب حاضر خواست آن روز رفیق حمید اشرف هم متحقق شده باشد.

یاد رفیق یوسف زرکاری و همه رفقای کارگر کمونست فدائی گرامی و همیشه زنده و جاوید باد!

درود بی‌کران به "چریک های فدائی خلق" که
رفیق کارگر آگاه و شجاعی چون یوسف زرکاری
را در صفوف خود پرورانده بود!

اشرف دهقانی

پاک رفقائی نظیر یوسف زرکاری قوام یافت و چنان بار امیدبخش مبارزاتی‌ای به‌خود گرفت. متأسفانه این واقعیتی است که در سال ۵۶ رهبری این سازمان به‌دست کسانی افتاد که درک درستی از مشی مسلحانه و اهداف کمونیستی چریک های فدائی خلق نداشتند و در شرایط توده‌ای شدن جنبش و در آستانه‌ی قیام بهمن، سازمان را دو دستی تقدیم عناصر سازشکاری کردند که با پا گذاشتن روی همه اهداف، فرهنگ و سنت‌های ارزشمند چریک های فدائی خلق در حین بهره برداری از نام پُر افتخار فدائی، سیاست مماشات و سازشکاری با رژیم خمینی را در پیش گرفتند. این سازمان بزرگ بعد از قیام بهمن که در مجموع ماهیت خرده بورژوائی داشت، پس از به هرز بردن نیروی توده‌ها و جوانان انقلابی که با عشق به فدائی و ارزش‌های انقلابی چریک های فدائی خلق ندانسته به آن پیوسته بودند، کارش به‌جائی کشید که بخش بزرگش از طریق فرخ نگهدار و شرکایش به آستان‌بوسی ارتجاع رفت و به یک نیروی ضد انقلابی تبدیل شد. با توجه به چنین روندهائی، امروز بیش از پیش آشکار شده است که تنها کسانی می‌توانند و محقاند داعیه دفاع از کمونیست‌های فدائی جان‌باخته‌ای چون رفیق کارگر، یوسف زرکاری را داشته باشند که همچون وی به آرمان‌ها و راه و نظرات انقلابی ثنوریسین‌های این سازمان که در واقع پشتوانه‌ی چنان عمل کرده‌ای انقلابی بود، باور داشته و مبلغ آن راه و نظرات باشند.

غیر لازم نیست که در اینجا خاطراتی را نیز از رفقا حسن نوروزی و حمید اشرف در سال ۵۲ در ارتباط با رفیق یوسف زرکاری نقل کنم. یک بار رفیق حسن نوروزی از ضرورت ارتباط با رفقائی از سازمان که در سال ۵۰ دستگیر شده و بعد آزاد شده‌اند صحبت می‌کرد و در این رابطه از رفیقی حرف زد که معلوم بود از محبوبیت زیادی در بین رفقای سازمان برخوردار است. می‌گفت این رفیق زندان دیده همراه با تعهد انقلابی‌اش از چنان پختگی برخوردار است که من با اطمینان می‌توانم خیلی کارها را به او رجوع دهم. من بعداً متوجه شدم که منظور او از آن رفیق، همان رفیق یوسف زرکاری است. رفیق حمید اشرف را نیز به یاد می‌آورم که از رفیق کارگر، یوسف زرکاری می‌گفت، از پُر تحرکی و بی‌باکی او، از رفیق کارگر کمونیست



رفیق کارگر شهید قربانعلی زرکاری



قربانعلی زرکاری در سال ۱۳۳۳ در یک خانواده کارگر و زحمتکش در محله خزانة فرح آباد تهران به دنیا آمد. وی در همان محله به مدرسه رفت و خیلی زود به دلیل شرایط اقتصادی خانواده به

کارگری پرداخت. وی مدت ها در کارخانه‌های کفش وین و کفش ملی کار کرد. کار در کارخانه های بزرگ در حالیکه به او در تامین زندگی خود و خانواده اش کمک می کرد در همان حال مکتبی بود برای شناخت و درس آموزی از شرایط کار و مبارزه کارگران ایران که در زیر سلطه نظام سرمایه داری وابسته و رژیم دیکتاتوری حامی آن شیره جانانشان روزانه کشیده می شد و وحشیانه استثمار می شدند. با توجه به جو سیاسی خانواده به خصوص به دلیل حضور و تأثیرات برادر بزرگترش، چریک فدائی خلق رفیق کارگر یوسف زرکاری که پس از تحمل یک سال شکنجه و زندان با فریب ساواکی ها از زندان آزاد و دوباره به سازمان پیوسته بود (او در بهمن ۱۳۵۲ در جریان یک درگیری با نیرو های سرکوبگر شاه در اصفهان به شهادت رسید) از هر فرصتی برای بالا بردن آگاهی خود سود می جست و به همین دلیل هم در حین کار به تحصیلاتش ادامه داد و توانست دیپلم بگیرد. اما او کارگری نبود که نسبت به هم طبقه ای های خود بی تفاوت باشد به همین دلیل هم در حین تحصیل در همان محله جنوب شهر عصرها برای بچه‌هایی که قادر به تحصیل نبودند کلاس های درس برگزار می کرد. این کلاس ها فرصتی به او می داد تا علاوه بر یاد دادن خواندن و نوشتن به آن کودکان در مورد فجایع نظام حاکم سرمایه داری نیز برای آنها صحبت کرده و آنها را به مبارزه علیه این فجایع دعوت کند. همانطور که خودش نیز هر چه دانش و آگاهی اش بالاتر می رفت و شناخت اش از محیط کار و ظلم و جور سرمایه دار و سرکوب بی وقفه اعتراضات و مبارزات بر حق کارگران بیشتر می شد عزمش به مبارزه برای نابودی این نظام دوچندان می گشت. قربانعلی کارگری بود

که به دلیل کار در کارخانه های بزرگی چون کفش ملی و کفش وین مظالم سرمایه داری را با گوشت و پوست خود لمس کرده و به ضرورت مبارزه برای نابودی قطعی این نظام استثمارگرانه باوری عمیق پیدا کرده بود. نظامی که به عینہ می دید با توسل به اعمال یک دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز به کارگران اجازه نمی دهد که حتی از نظر تلاش برای رسیدن به مطالبات اقتصادی خود هم متشکل شوند.

رفیق قربانعلی در جریان مطالعات خود و تجربیات زندگی کارگری اش به این نتیجه رسیده بود که رهائی کارگران تنها به دست خودشان امکان پذیر می باشد و قرار نیست کسان دیگری به جای کارگران آنها را از مظالم سرمایه داری رها سازند. به همین دلیل آستین ها را بالا زده و به مبارزه انقلابی برای نابودی نظام حاکم پیوست. در همین راستا در سال ۵۲ از طریق برادر انقلابی اش رفیق یوسف زرکاری به سازمان چریک های فدائی خلق که برای رهائی کارگران از هرگونه جور و ستم مبارزه مسلحانه را آغاز کرده بود پیوست تا با همه وجود در راه رهائی طبقه خویش گام بردارد. رفیق قربانعلی از سال ۵۲ به مدت سه سال در شرایطی که دستگاه سرکوب شاه به هر ترفندی متوسل می شد تا مبارزین مسلح را پیدا کرده و نابود سازد در صفوف سازمان با نظم ظالمانه حاکم جنگید و راه رسیدن به آزادی و سوسیالیسم را هموار نمود. در جریان این مبارزه تا پای جان از آنجا که کارگری منظم و دقیق بود از یارانش بسیار آموخت و دانسته های خود را وسیعاً به آنها آموزش داد. سرانجام رفیق قربانعلی زرکاری در ۲۶ اردیبهشت سال ۵۵ در جریان یورش مزدوران دیکتاتوری حاکم به پایگاه اش در "کوی کن" طی یک درگیری نابرابر اما قهرمانانه به همراه بقیه رفقای این پایگاه تا آخرین گلوله جنگید و به شهادت رسید. این رفیق کارگر در صفوف چریک های فدائی خلق با شهادت اش نشان داد که به تعهدی که با طبقه خود جهت مبارزه تا رهائی بسته بود تا پای جان وفادار مانده است.



رفیق کارگر شهید نوروز قاسمی



رفیق نوروز قاسمی در سال ۱۳۳۷ در روستای "بادیجان" از توابع میاندوآب در یک خانواده زحمتکش بی زمین دنیا آمد. در دوران کودکی ضمن درس خواندن به کار

در مزارع مشغول بود و بعدا همراه خانواده اش به شهر میاندوآب آمد و به کارگری پرداخت. او با کار در کوره پزخانه ها و کارگاه بلوک زنی، موزاییک سازی و کارخانه قند میاندوآب معاش خود و خانواده خویش را تأمین کرده و علیرغم کار طاقت فرسا، شب ها به تحصیل خود ادامه می داد.

در جریان مبارزات توده ها در سال ۵۷ - ۵۶ فعالانه شرکت کرده و تظاهرات خیابانی را سازماندهی می کرد. او به علت محبوبیتی که در بین کارگران کسب کرده بود، یکی از پایه گذاران شورای کارگری کارخانه قند میاندوآب و یکی از اعضای مخفی هیئت موسس کارگران بیکار بود. در همین زمان بود که رفیق در ارتباط با سازمان چریک های فدایی خلق ایران قرار گرفت و پس از اعلام موجودیت چریک های فدایی خلق ایران قاطعانه در مقابل اپورتونیست ها ایستاد و فعالانه به دفاع از مواضع چریک های فدایی خلق ایران پرداخت.

چریک فدایی خلق؛ رفیق نوروز به مثابه پرولتری آگاه، اعتصاب کارگران کارخانه قند میاندوآب را برای دریافت حق بیمه، عیدی و ... سازمان داد. او در نطقی که در جریان این اعتصاب برای کارگران نمود اعلام کرد که "تنها این چریک های فدایی خلق اند که می توانند به تمامی مظالم حاکم پایان بخشند" و کارگران با شعار "درود بر فدایی" به تأیید سخنان او پرداخته، دست به راهپیمایی زده و رئیس کارخانه را در اطاقش زندانی نمودند و در نهایت کارخانه را مصادره کردند. هجوم پاسداران جمهوری اسلامی به کارخانه قند نتوانست اعتصاب را درهم بشکند و کارگران خواست های خود را گرفتند. بدین ترتیب اعتصاب ۲۰ روزه ی کارخانه قند تأثیر به سزایی در

بالا بردن آگاهی کارگران داشت. پس از آن بود که کارگران کارخانه قند میاندوآب به حمایت از کارگران بیکار میاندوآب برخاستند و با راهپیمایی و تحصن در مسجد شهر همبستگی کارگران را به نمایش گذاشتند. رفیق نوروز در این حرکت کارگری نیز به عنوان نماینده ی کارگران طی سخنانی خواست های کارگران را در ۱۶ ماده اعلام کرد. ایمان راسخ رفیق نوروز به مشی انقلابی (مبارزه مسلحانه، هم استراتژی - هم تاکتیک) و درک عمیق او از ماهیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به او امکان می داد تا در مبارزات کارگری، به مثابه یک عنصر رهبری کننده شرکت کرده و این مبارزات را به سمت و سوی انقلابی هدایت کند. همین درک صحیح و شور انقلابی رفیق بود که کارگران را به او علاقمند می ساخت و به او اعتبار می بخشید.

رفیق نوروز علاوه بر آن که مسئول هسته های کارگری و دانش آموزی در میاندوآب بود، مدتی نیز رابط هواداران میاندوآب با تشکیلات بود. رفیق نوروز در حین مسافرت به مهاباد برای انجام وظایف تشکیلاتی، توسط پاسدارانی که به وی مشکوک شده بودند، دستگیر شد ولی چون مزدوران نتوانستند وی را بشناسند، پس از یک ماه و نیم زندانی بودن در مراغه آزاد گشت و پس از آن توسط سازمان به کردستان منتقل گردید و در دوره آموزشی رفیق شهید عباس دانش بهزادی شرکت و پس از آن بود که با نام تشکیلاتی "امیر" در چند عملیات نظامی از جمله مصادره تانکرهای نفت در کردستان شرکت کرد. رفیق نوروز در حین یک ماموریت، همراه چند تن دیگر از رفقا در راه میاندوآب - مهاباد در زمستان ۵۹ دستگیر شد اما مزدوران قادر نشدند کمترین اطلاعاتی از این رفقا کسب کنند. قرار بود که رفیق نوروز با چند تن از مزدوران رژیم که در کردستان به اسارت درآمده بودند معاوضه شوند، اما این معاوضه مقارن با به هلاکت رسیدن بهشتی مزدور و دیگر شرکایش گردید و رژیم اعدام های سبعانه خود را شدت بخشید و بدین ترتیب رفیق نوروز قاسمی، این فرزند دلیر طبقه کارگر همراه با چریک های فدایی خلق؛ رفقا بهزاد مسیحا و روح انگیز دهقانی در هشتم تیرماه سال ۶۰

رفیق کارگر شهید حمید میرشکاری



رفیق حمید میرشکاری، در یک خانواده تهیدست و پرجمعیت عشایری در کرمان به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانیش را با فقر و تنگدستی ای که کل خانواده را فراگرفته بود گذراند. این فقر و تنگدستی با مرگ پدر

ایجاد وسیع تری یافت. به واقع مرگ پدر در همان دوران کودکی تاثیر زیادی بر خانواده ی میرشکاری گذاشت و مسئولیت تامین هزینه های زندگی را به دوش برادرانش علی و سعید و تا حدی وی قرار داد. آنها پس از مرگ پدر هر کدام به نسبتی بار سنگین هزینه خانواده را به دوش گرفتند، و به همین دلیل هم از نوجوانی با کار و زحمت بار آمدند و همین امر باعث شد تا شناختی واقعی از شرایط کار و مبارزه کارگران کسب نمایند. حمید خود مدت ها برای تامین مخارج زندگی خود و خانواده اش در کنار برادرش علی در کوره پزخانه ها و سنگبری ها مشغول به کار بود. در همین زمان ها بود که مبارزات مردمی علیه رژیم شاه کم کم اوج گرفت، و حمید به همراه برادران انقلابی اش به مبارزات سالهای ۵۶ و ۵۷ پیوست و به این ترتیب برای نخستین بار انقلاب را از نزدیک تجربه کرد. در جریان همین مبارزات بود که او همچون برادرانش خود را در کنار سازمانی یافت که با آرمان ها و اهداف و تاریخ آن بیشترین نزدیکی را داشت یعنی سازمان چریک های فدائی خلق ایران. رفیق حمید که در یک خانواده سیاسی و آگاه رشد کرده و در جریان زندگی کارگری خود مظالم نظام سرمایه داری را با پوست و گوشت خود لمس کرده و آبدیده شده بود با همه وجود به انبوه بیگران هواداران سازمان پیوست. او که هرگز در زندگی کارگری اش، کارگری مطیع و سربریزر نبود و هیچوقت زندگی آرامی نداشت به فعال سیاسی ای بدل شد که به اعتبار خصلت های کارگری و انقلابی اش تاثیر زیادی بر سایر رفقایاش بجا می گذاشت. با قدرت گیری دارو دسته جنایتکار خمینی که به نام انقلاب برای سرکوب انقلاب به قدرت آورده شده بودند

در همان ابتدای استقرار جمهوری اسلامی مزدوران رژیم حافظ سرمایه داری حاکم در ۲۷ مرداد سال ۵۸ برادر انقلابی اش رفیق سعید میرشکاری را در یک وانت بار در جاده کرمان - باقرآباد به رگبار بسته و به شهادت رساندند، و سپس برادر دیگرش رفیق علی میرشکاری را در همان روز دستگیر و روز سوم شهریور ماه سال ۱۳۵۸ به اتهام توطئه علیه انقلاب اسلامی در حقیقت مخالفت با حامیان سرمایه، به جوخه اعدام سپردند و به این ترتیب خانواده میرشکاری در همان آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی ماهیت ضد مردمی این رژیم را با تقدیم دو شهید به انقلاب رهایی بخش خلق های ما تجربه نمود. اما این خون ها با توجه به آگاهی حمید و تجربه اش در شرکت مستقیم در انقلاب تنها عزم او را در مبارزه تا قطع قطعی هر گونه ظلم و ستم استثمار دو چندان نمود و ایمانش را به مبارزه مسلحانه به عنوان تنها راه رسیدن به آزادی که سازمان چریک های فدائی خلق را به همین دلیل هواداری می کرد صیقل داد. با توجه به این واقعیت که آن جریانی که بعد از قیام بهمن ماه تحت عنوان سازمان چریک های فدائی فعالیت می کرد به جای دفاع از گذشته انقلابی اش و مبارزه با رژیم جانشین رژیم شاه بر اساس همان مواضع انقلابی به انکار تئوری مبارزه مسلحانه و مماشات و سازشکاری با جمهوری اسلامی برخاسته بود که هر روز مردم و هواداران سازمان شاهد جلوه های جدیدی از سازشکاری دارو دسته حاکم بر این جریان بودند، رفیق حمید با آگاهی از اعلام موجودیت چریک های فدائی خلق و مرزبندی آنها با اپورتونیست های لانه کرده در سازمان به صفوف چریک های فدائی خلق ایران پیوست.

در سال ۶۰ و در جریان یورش ارتجاع به سازمان های انقلابی انشعابی غیر اصولی بر چریک های فدائی تمایل گشت که بطور طبیعی صفوف هواداران سازمان را نیز در نوردید و به جدائی بخش بزرگی از نیرو ها از سازمان منجر گشت. چندی بعد بخشی از این رفقا در کردستان به صفوف پیشمرگان چریک های فدائی پیوستند و به این ترتیب بار دیگر رفیق حمید که حال "کاک سعید" نامیده می شد در کنار یاران قبلی خود قرار گرفت. در جریان مبارزات پیشمرگان چریک های فدائی خلق با پاسداران و ارتش سرکوبگر

تاریخ مبارزاتی خلق های ایران و زندگی سراسر مبارزه شهدای ما نشان داده است که تنها راه رهانی از سلطه ستم و بیداد، انقلابی است به رهبری طبقه کارگر انقلابی که کارگران رنج دیده ایران باید با الگو قرار دادن زندگی و مبارزه کارگرانی چون رفیق حمید میرشکاری به آن پیوسته و آن را به سرانجام مطلوب برسانند. شهادت رفیق حمید همچون زندگی انقلابی در خدمت این امر یعنی رهایی کارگران و زحمتکشان قرار گرفت.

سرنگون باد رژیم ضد کارگری وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!



جمهوری اسلامی در کردستان بود که روز بیست خرداد سال ۶۲ در جریان نبردی خونین رفیق حمید میرشکاری به سیل شهدای انقلاب پیوست. جریان این درگیری در همان زمان چنین توضیح داده شده است:

"در ساعت هشت صبح بیست خرداد سال شصت و دو، نیروهای مزدور دشمن از محل استقرار خود در ارتفاعات "کانی رش" و "علم آوا" که از روز قبل در آن مستقر بودند، یورش وحشیانه خود را به طرف روستاهای "سردرآوا" و "آشی گولان" آغاز کردند با مقاومت سرسختانه پیشمرگان مواجه گردیدند.

پاسداران ارتجاع که قصد محاصره روستاهای "سردرآوا" و پیشمرگان مستقر در آن را داشتند در مقابل مقاومت و تعرض متقابل پیشمرگان نتوانستند حلقه محاصره را کامل نمایند. یک دسته از پیشمرگان چریک های فدائی خلق ایران در ارتفاعات مابین "آشی گولان" و "سردرآوا" با نیروهای ضربتی دشمن درگیر شده و دسته دیگری از پیشمرگان چریک های فدائی خلق برای کمک به پیشمرگان سازمان کومله و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران که از مواضع خود در "سردرآوا" دفاع می نمودند، به آن سوی شتافتند. نیروهای مزدور رژیم که در یک نقطه به داخل روستای "سردرآوا" نفوذ کرده بودند با مقاومت خانه به خانه پیشمرگان مواجه گشتند. در این نبرد نابرابر، علیرغم آنکه رژیم ده ها توپ و خمپاره و کاتیوشا را با بسیج وسیع مزدوران خود به کار گرفته بود نتوانست پیشمرگان مستقر در "سردرآوا" را در حلقه محاصره نگاه دارد. در این نبرد که تا غروب به طول انجامید دشمن علیرغم استفاده از سلاح های سنگین و نیمه سنگین محتمل تلفات سنگینی شد و تعداد کشته ها و زخمی های مزدوران به حدی بود که برای حمل آنان رفت و آمد آمبولانس ها یک لحظه قطع نمی شد.

در این عملیات بود که یکی دیگر از پاکترین فرزندان خلق رفیق حمید میرشکاری به شهادت رسید و چهارتن از پیشمرگان چریک های فدائی خلق ایران زخمی شدند. طبق اطلاع رسیده در آن روز پنج تن از پیشمرگان سازمان کومله و یک تن از پیشمرگان حزب دمکرات نیز در این نبرد به شهادت رسیدند. "



روز جهانی کارگر گرامی باد !

کارگران مبارز!

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی امکان برگزاری آزادانه روز جهانی کارگر را از شما سلب نموده است. این رژیم از هرگونه تجمع کارگران در هراس است، چرا که می ترسد کارگرانی که بدلیل شرایط بسیار دشوار کار و معیشت شان جانشان به لب رسیده چنین تجمعاتی را به شورش های بزرگ کارگری تبدیل کنند. هراسشان از این است که گردهمایی های این روز باعث استحکام هر چه بیشتر کارگران شده و روز کارگر به فرصتی جهت رشد مبارزه کارگران در جهت نابودی دیکتاتوری حاکم تبدیل شود.

بدون نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش رهائی کارگران از وضع فلاکت بار کنونی امکان پذیر نمی باشد. اول ماه مه، روز جهانی کارگر را به فرصت دیگری برای نمایش اتحاد و قدرت عظیم تان تبدیل کنید تا همه جویبارهای اعتراض به دریای انقلاب سرازیر شده و نظم ظالمانه حاکم را در هم بشکنند.

نابود باد نظام سرمایه داری در جهان!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم

چریکهای فدائی خلق ایران

فروردین ۱۳۹۳



برای آشنائی با دیدگاه ها
و تحلیل های چریکهای
فدائی خلق ایران از
سایتهای زیر دیدن کنید.

www.siahkal.com

www.ashrafdehghani.com

برای تماس با چریکهای فدایی
خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه
نمایید

BM BOX 5051

LONDON

WC1N 3XX

ENGLAND

آدرس پست الکترونیک

E-mail

ipfg@hotmail.com



چریکهای فدائی خلق ایران



پرولتاریا

پدربزرگ ام برده بود

پدرم سرف

من هم کارگرم

پدربزرگ ام برخاست

به صلیب اش کشیدند

پدرم جنگید

زیر گیوتین کشتند

من هم مبارزم

به زندان ام آوردند

تفنگ ها را خشاب گذاشتند و نام مرا

خواندند:

پرولتاریا!

اتهام:

مبارزه ی مسلحانه علیه امپریالیزم

جهانی

و به نفع خلق های زحمتکش جهان

زانو به زمین زدند و نشانه رفتند

منتظر شماره ۳ بودند و آتش

محکوم به اعدام!

مرضیه احمدی اسکوئی